

# جنگ و تاثيرات آن برتکامل اوضاع سیاسی – نظامی افغانستان

نگارش انجینیر شیر "آهنگر"

نام اثر: جنگ و تأثیرات آن بر تکامل اوضاع سیاسی –  
نظامی افغانستان

نگارنده: انجینیر شیر "آهنگر"

کامپیوتر و دیزاین: سکینه روشنگر

کلیه حقوق چاپ و نشر برای سکینه روشنگر محفوظ  
است.

دواثر نظامی - سیاسی از انجینیرشیر "آهنگر"

## جنگ و تاثیرات آن ...

پیشگفتار این نشر

تاریخ دو دهه و اندی در افغانستان تاریخ جنگ است. جنگ مردم با کودتاگران خلقی - پرچمی، جنگ خونین و نابرابر برضد تجاوز شوروی، جنگ های ویران گر و هستی برانداز تنظیم های جهادی بر سر قدرت، جنگ وحشیانه طالبان، بمباردمان کشورما توسط امریکائی ها و سرانجام این همه جنگ و خونریزی، ویرانی و دربدری، اشغال افغانستان توسط نظامیان امریکا و متحدینشان و مستعمره شدن کامل کشور؟؟؟

نسلی که در آغاز جنگ تولد شده اکنون به 40 سالگی و در اوج جوانی رسیده است و می تواند بیاندیشد و حق دارد که بپرسد این چگونه جنگی بوده است؟ چرا نسل قبل از او چنین کرده اند؟ چرا باید برضد تجاوزی قیام کرد و پس از سال ها رنج و قربانی و ویرانی، منقاد تجاوزدیگرشد؟ علت این

واپسگرانی چیست؟ عوامل آن کی ها هستند؟ و هزاران پرسش دیگر. متأسفانه روند حاکم برکشورمان را هم طوری جهت داده اند که در آن "هرکس به فکر خویش است" و مرجعی که بتواند پاسخ درست به این پرسش ها بدهد و به شرح علل و عوامل قضایائی که برما تحمیل شده و طبق برنامه مدون، کار بدینجا کشیده شده، بپردازد، در دسترس نیست. لذا پرسش ها همچنان بی پاسخ می مانند و نسل موجود ما، که باید با تکیه برگذشته و آگاهی از حال، راه آینده را بگشاید، بی پشتگاه می ماند و سرگردان.

ما برآن شدیم که برای رفع این کمبود مقداری از تحلیل ها و برخوردهائی را که در موارد مختلف به قضایای عمده، طی این دوده صورت گرفته و در آن از درغلتیدن به چنین سرنوشتی هشدار داده شده است، گرد آوری کنیم (دریک کتاب) و دوباره به دست نشر بسپاریم تا مردم، و به ویژه نسل جوان ما، بدانند که برجنبش عظیم و خونین مان چه مداخلات، تحمیلات و جفاهائی صورت گرفته و چگونه چهره و جهتش مسخ و منحرف شده است. این جنبش که با موج خونش سوسیال امپریالیسم شوروی را به حیث يك دشمن خطرناك انسانیت به

خاك يكسان كرد، می بایست تاج قرن می شد. ولی به دست امریکا، اعراب، همسایگان جفاکارما و تنظیم های جهادی وابسته شان دگرگونه گشته و به ازای آزادی و سربلندی، به بردگی و درماندگی کشیده شد.

ما معتقدیم که مردم، به ویژه نسل جوان، با مطالعه این اسناد(نوشته های ش. آهنگر و سایر نویسندگان انقلابی- ویراستار) به پس منظر جنبش آشنا می شوند و به عاملان چنین عاقبتی نفرین می فرستند و از آن دوری می جویند؛ و درعین حال می توانند بدانند که در متن هیاهوی مداخله گران و عمال شان، فریاد های آزادمنشانه نیز ظنین افکن بوده و علیرغم خطرات و قربانی ها، نیروهای آزادیخواه جنبش در همه عرصه ها حضور داشته و طبق رسالت خود، حتی در شرایط کاملاً مخفی، افکار شان را مشخص و روشن به جنبش رسانده اند؛ ولی اثر این تحلیل ها و هشدارها در هیاهوی اجانب و مزدوران شان ضعیف و کم رنگ ساخته شده است.

نوشته "جنگ و تاثیرات آن ... " که طی مقالات مختلف و در زمان های مختلف(از سال ۱۳۶۲ ش) نشر شده بود، برای حفظ تسلسل، توسط خود نویسنده مقداری بازنویسی شده است

که اینک به مطالعه تان میرسانیم. همچنان اثر دیگری را که شامل تحلیل اوضاع نظامی - سیاسی مقطعی از جنگ بوده و همان زمان در نشریهٔ وزین "ندای آزادی" تحت عنوان "فرودها و فرازها" به نشر سپرده شده در ادامه می خوانید.

امید است مردم، به ویژه نسل جوان ما، با استفاده از این آثار بدانند که افغانستان چرا چنین شد.

# جنگ و تاثیرات آن بر تکامل اوضاع سیاسی – نظامی افغانستان

تاریخ نگارش: ۱۳۶۲ ش

شرح همه جانبه چند وچونی این عنوان با ژرفای نهفته در آن، مستلزم نگرش ژرف و روش متکی بر بنیاد علمی جامعه شناسی و تلی از معلومات در ابعاد گونه گون، و ارزیابی برش وسیعتری از تاریخ تکامل جامعه افغانستان است، که به هیچ پنداری دریک کتاب و چند کتاب نمی گنجد، چه رسد به يك مقاله و یا حتی يك سری از مقالات، آنها با این همه محدودیت. و اما وظیفه جنبش انقلابی است تا تدارك رهتوشه این سفر بندد و این وادی را، هر چند ناگرانمند باشد، بپیماید و کرانه مند و گویایش سازد، و سربه مهرش نگذارد تا دیگران و مابعد ها بدین گنجینه دست یابند. ما نیز به عنوان قطره ای در بحر بیکران جنبش مردم خویش درمی یابیم که سنگینی این بار بردوش ما است و باری، اذعان داریم که تلاش ما در حمل این محمل در حد توش ما است،

باشد تا فریاد ما، هرچند نارسا، در حکم کوچک جرسی گردد که رهسپران دیگر محمل بر بندند و سرانجام راه به منزل برند. چه دشمن، و ای چه بسا که دشمنان باتنش تارهای عنکبوتی از رسانه های گروهی، و انباری از وسایل طبع و نشر، و اصطبلای از ریزه خواران کج قلم و بداندیش، سم کشنده استعماری و ارتجاعی را به جای شهد و داروی تقویتی در افکار جهان پخش و زرق می کنند. و بر آنند تا از تاخت و تاز ستوران بی لجام و پرهیاهوی تبلیغاتی - پروپاگندی شان غباری بر لوحه یاقوت فام و گلخون جنبش ما ببیزند و مکرش بنمایانند، که باین حال بیشك تا حدی دست و پاپیج روشنفکران حقیقت گوی بی پیرایه می شوند. لذا برگرفتن این گرد سمی نیز ایجاب تمهیدات روشنگرانه با پهنای بیشتر را می نماید تا پس از آن بتوان در شهوار حقایق را بدون پوسته قشری زاید دست و پاگیر عرضه کرد. ما خواهیم کوشید در راستای مقالتهای چند، در جهت تمهید بر آوردن این مأمول بتپیم و هرگز نه بر آن پنداریم که هر آنچه باید، کردیم، بلکه معتزفیم، هر آنچه مقدور و در توان است، می کنیم. و بر شماسست تا بر علاوه سره و پایه کردن هستی ها و کاستی ها، زدودنی را سوا، و فزودنی را همراه و گویا کنید، که

درین عرصه نیز رسالتی عظیم داریم، بگذار گامی، ولو کوتاه، برداریم.

جنگ به مفهوم وسیع آن و درکلام فشرده به معنی درهم شکستن اراده دشمن است، و درهم شکستن اراده دشمن مستلزم صف آرائی و حمله در ابعاد اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، روانی، نظامی و... است. جنگ پدیده ای است اجتماعی و به گونه همه پدیده های اجتماعی، البته که دارای قانونمندی های ویژه مشخص است، و باری با تکیه بر آن ها، و در آن ریخت و قالب ها است که شامل پروسه تکاملی می گردد. نیروی متحرک جهت دهنده جنگ در يك سمت پویا، همانا مبارزه دوجبهه آستی ناپذیرتضاد، دونیروی متخاصم، دو نیروی درگیردر جنگ است. در جنگ عادلانه بیشك یکی از این دو برحق است و بالنده و آن دیگری ناحق است و میرنده. فقط آن که برحق است انسانی است، وجودش شایسته زیست و منطقش منطق کوبنده زمان، سوار بر رخس سبکسار تاریخ، همپای تکامل، و رونده راهی با میعادگاه و منازل تاریخی و متکی بر اندیشه و تعقل، که فقط آن دیگری به برخورد فزینی و ادارش می کند. و اما آن دیگری قلدر است و حیوانی، طفیلی و پارازیتی

و باید ضد حیاتش را تزریق کرد که حیات او از مرگ دیگران مایه می گیرد و او گرگ انسان است و برای رفع عطشش، که اصلاً رفع شدنی نیست، می رود تا آن نخستین را فروبلعد. راهش بیراهه، ورطه و لجنزاری مخوف و سیرش در جهت پرتگاه است و درخلاف تکامل. ناگفته پیداست، آن يك از این دو که بر رغم روند تکاملی قانونمندی های اجتماعی، مسیر حرکتش را برگزیده است و رویاروی قوای پویای اجتماعی، که روندگان همپای مسیر پیشرونده تکامل اند، صف بگیرد، می رود تا زوال خویش را بر صفحه تاریخ اجتماعی رقم زند، کامروائی چنین نیروئی به شهادت تاریخ زیانمند بوده و ویرانگر و آشوب خیز، تا آنجا که حلقه طنابش راه انداز خودش را نیز گرفته و در ورطه نابودی کشانده است. و اما، آئی که به کشف و دریافت قوانین تکامل اجتماعی نایل آمده و با بهره گیری از آن، و همپای آن به دگروشی ها و باژگونی ها و آبادانی ها دست می یازد و گامزن است، بیشك به سوی شگوفائی می شتابد و می رود تا بر دفتر زمان "بودش" را، بود استوارش را، نقشی پایا زند و به یقین برگ افتخار پیروزی به کف با کفایتش خواهد رسید. طبیعتاً پذیرفتنی است که چنین فتحی بزرگ بدون رنج و دشواری، بدون پذیرش مشقت

وضایعات، و ای چه بسا تادیه بهای گزاف در وهم نمی گنجد،  
چه رسد به خرد و عقل.

گفتیم و پذیرفتیم که جنگ همچون انبوهی از پدیده های  
اجتماعی ابعاد گسترده دارد. گویا ترش می سازیم، جنگ  
در بطن خویش انواعی از تضاد ها را آستن گونه حمل می کند،  
هرگاه یکی یا بیشتر از این تضاد ها، خطی سوای جهت بالنده و  
رشد یابنده تضاد عمده جنگ، که شاخص و مبین خصلت  
وماهیت جنگ، و تعیین کننده اساس و سرنوشت آن است،  
برگزیند و یا سرعتی تند تر و کند تر از حرکت قانونمند حل  
تضاد عمده اختیار کند، بدین معنی که با افزایش سرعت از  
قانونمندی ها به جهد ویا با کاهش آن عقب افتد؛ یا سقط  
خواهد گشت ویا به عنوان موجود ناقص الخلقه یا به عرصه  
وجود خواهد گذاشت که گرم و سرد روزگار آن را خواهد زدود  
و جانی برای زیستن او در ردیف پدیده های سالم  
وبالنده اجتماعی نخواهد بود.

جنگ در ابعاد گسترده اش، پدیده ایست برای حاملینش دشوار  
و مشقتبار که تا رسیدن به فرجام، دوگانگی و چندگانگی های  
متضاد را با خود حمل می کند. گاه امید بخش است و گاهی

سخت اسف انگیز، لحظه نهایت شادی آفرین و فرصتی دیگر بی نهایت غمبار و اندوهگین (لحظات پیروزی و شکست). آئی، نیروبخش و قدرت زا و لمحۀ توان فرسا و کمرختی آور. جنگ سازنده است و آفریدگار، و فرساینده است و ویرانگر، آدم هایی را تا مرز انسان کامل رشد می دهد، سراپای شان را در همه ابعاد دگرگون می سازد و به موجوداتی نو با خصال ملکوتی مبدل می کند. هزاران دیگر را و اما به خون می کشد و هستی شان را از صفحه روزگار می زداید. جناح غیرعادلانه جنگ، ویا به تعبیر دیگر جنگ غیرعادلانه، هستی و آبادانی های ماحصل هزاران سال رنج و زحمت آدم ها را تل خاک می سازد. در جوار آن جنگ عادلانه، که هدفش نابودی جنگ است، انسانی ترین بناها را در قلوب انسان ها منقوش می کند و راه اعمار پایای جامعه را می گشاید.

در جنگ، همزیستی هائی از: نیاسودگی و دشواری این لحظه، آسایش و آرامش آن لحظه، اندوه و غم این گاه، شادی و سرور آنگاه، ضعف و فرسایش این لمحۀ، توانگری و بالش آن برهه، ویرانگری و نگون سازی این زمان و سازندگی و بالندگی آن زمان، محدودیت و تنگدستی حال و گسترده‌گی و فرا دستی

آینده، از بدبختی، فقر، آوارگی و اسارت امروز، از بهروزی، بهزیستی، آرامش، آسایش و آزادی فردا مرتباً همراه است، و جنگ ناگزیر به حمل‌شان تا اتمام حیات خویش است. باری هر آنچه گفته آمدیم و خیلی ناگفته‌های دیگراند که باید بدانیم و بشکافیم؛ چه همه‌شان رشته‌ای از مهره‌های رنگارنگی است که به تار جنگ در کشیده‌اند، و هر آن نیروئی را که عزم پای نهادن درین عرصه‌پر تلاطم است و جایگاهی و سنگری در جبهه‌تکامل تاریخ دارد، باید براین تاروپود راه یابد، چه بدون ارزیابی جنس و رنگ مهره‌ها بر روی تار جنگ، یا ندیده گرفتن تعویض جای و مقام مهره و نکاویدن تاثیراتش، نمی‌شود دارای آنچنان نقشی درجنگ بود که نتایجش به طور نسبی پیش‌بینی شده و هدفمند و روشن باشد. چه بسا اتفاق می‌افتد که نبود احاطه درین مسایل، جهت‌تاثیر نیروها را تغییر دهد و غیر موثر شود و حتی تاثیری منفی به جای گذارد و عمل خلاف خواسته از آب درآید. نتیجتاً چنین بیان می‌داریم که: با عدم شناخت از قوانین جنگ در همه ابعادش (اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، نظامی و...)، یا نبود و شاید کمبود دریافت سیر حرکتی جنگ‌ها، مغشوش بودن مواضع نیروهای درگیر، با درهم‌برهمی و ندادن آرایش سالم قوا، با عدم ارزیابی دقیق از

توانمندی خود و طرف متخاصم در تمام ساحات، با روشن نبودن مسیر تکامل جنگ و تشخیص واضح جهت فردای آن، با متیقن نبودن به پیروزی قطعی، به اتکای واقعیات، نه توهّمات پندارگرایانه، و بالاخره دريك کلام می توان گفت با در دست نداشتن برنامه علمی همه جانبه در جنگ، نباید ثمره گیری در فردای آن انتظار داشت، و جنگ بی برنامه ستیزه ای بی جهت است، و در شکل نظامی اش نیز دریاگیری و ایله جاربودن تجسم پیدا می کند. حال می کوشیم وضعیت موجودمان را با این محک ها بسنجیم.

می دانید که کشور ما افغانستان با موقعیت ژئوپولیتیک ویژه اش درین زاویه گیتی، در درازنای تاریخ پیوسته حیثیت گره گاه تجارت و محل تلاقی فرهنگ های شرق و غرب را داشته و خود نیز زادگاه فرهنگ پربراری بوده، که هر دو بُعد این ویژگی، ما را به اختلاط با شرق و غرب می کشانده و طبیعتاً کنش و واکنش متقابل به جای می نهاده است. از جانیی منابع دست نخورده زیر زمینی و نیروی کار ارزان، و هم تقریباً موقعیت معبر بودنش به سمت آبهای گرم اوقیانوس هند و خلیج فارس و برعکس از بحر هند به جانب آسیای مرکزی و بحیره خزر یا

کسپین، دال برآن می شد که موقعیت کلیدی بیابد. زورآوران  
آزمند مشرق و مغرب در پی کسب این کلید و راه یافتن به  
گنجینه های مادی و معنوی آن برای غارت و چپاول، همواره  
کوشیده و از لشکر کشی ها و قتل عام انسان های بی گناه و بی  
پناه نیز دریغ نکرده اند. ملت ما نیز هیچگاهی این تجاوزات  
را بی پاسخ نگذاشته است، تجاوز وحشیانه امروز روس ها  
به خاک ما، و پاسخ دندان شکن مردم ما به آن را هم باید  
در همین راستا دید و این پاسخ را در شمار جنگ های عادلانه  
و رهانبخش برشمرد، در غیر آن سیر به گمراهی خواهیم کرد.  
چنان که هم اکنون می بینیم، در حول و حوش جنگ مسلحانه  
(بخش نظامی جنگ)، در نبرد مقاومت کنونی ملت ما گفت  
و شنود و پرس و جوی های جوروا جور مطرح است، و بسا از  
پرس و جوی ها و گفت و شنودها، با پندارهای جوانب مختلف،  
پشتاره اش را می بندد که می شود گفت در آن کمتر از بوته  
مطلوب می توان سراغ جست. عده ای آغاز و ادامه جنگ را  
با ابرقدرتی به این نیرومندی، به جنون (؟ ! ) ما اطلاق می  
کنند. گروهی بیمارگونه ملت ما را از آغاز حرکتش، وسیله  
دست این و آن اجنبی و یا مرتجع می پندارند که گویی نبرد  
کنونی افغانستان نبرد غول های نظامی جهانی است و ملت

قهرمان ما وسیله بی اراده آن، و دلایش را این کورمغزان، نبود امکانات جنگی ما و وفور سلاح روس می آورند. جمعی هم دلسوزانه مقاومت دلیرانه خلق قهرمان افغانستان را معجزه عصر می دانند و بی غرضانه (!! ) و متحیر، ناظرپایان اعجاز اند و... پندارها و تصوراتی ازین قبیل. هکذا درپیش بینی آینده این جنگ نیز رویاها و پندارها غلغله انگیز مغزهای نا اندیش، کم اندیش وحتی اندیشمند بی اطلاع ازمایه و پایه جنگ می شود، که هیچ کدام بازتاب کامل واقعیت عینی جنگ آزادیبخش ملت قهرمان افغانستان نیست. هم اکنون به شمارفراوان از آن هائی که به نحوی وبه مقصودی درین مسئله برخوردکرده اند ویا می کنند، جنگ ما آن قدربغرنج و تودرتواست که فهم آن رازی سربه مهروظلمی دست نارس گشته است. ما دراین راه نیز فتح باب می کنیم و از برشمردن ویژگی های کشور و فرهنگ ما، که به کرات مورد تجاوز قرارگرفته، و ازخصلت ضد تجاوزی ملت ما و پایداری اش در جنگ های دفاعی، پای گشودن این رازسربه مهر وظلم دست نارس می رویم.

نخست نگاهی خیلی کوتاه در پیشینه تاریخی کشورمان می کنیم تا سنت پارینه مامعرف حالیه گردد، وبتوانیم ازکالبد شکافی

جنگ موجود براساس پیشینه، دورنما را به تصویر بکشیم. روش شناسی علمی نیز بر آن است که آن برخوردی در شناخت پدیده ها ستوده و قرین به حقیقت می شود که پدیده مورد نظر را در پیوند تنگاتنگ آن با گذشته اش به بیند. روابط و پیوندهای درونی اش را با اثر گذاری متقابل بشکافد، و کنش و واکنش های بیرونی را در نظر بگیرد و از سلسله بندی ارگانیک آن ها بتواند پویه تکاملی و تنش واپسین پدیده را مشخص سازد. متکی بر این روش علمی پژوهش، علل و عوامل ادامه جنگ را برمی شماریم. و آن را از ویژگی های ملت مظلوم، رزمنده، فداکار، حقجوی و آزادیخواه افغانستان آغاز می کنیم:

## **پیشینه جنگ رها نیبخش در افغانستان**

### **سنت پسندیده انقلابی ملت ما**

افغانستان امروزین پاره عمده ای از آن شانزده قطعه زمین کوچک و بزرگی است که به گواهی "اوستا" زادگاه نخستین "آرین ها" را می ساخت. "بخدیم سریرام" یا بلخ زیبا، تمرکزگاه حاکمیت و گره گاه سلطه اداری آن بود. مدنیت قدیم آریایی (ویدی) را، تاریخ، نخستین هزاره قبل از میلاد (سه

هزار سال قبل از امروز) شناسائی و ثبت می کند و مقارن آن حکایت گر تشکیل هسته های سه دولت به نام های پیشدادیان بلخی ( Paradats ) که یکی از معانی اش "مؤسسین عدل و داد و تہذیب" است، کاویانی ها ( Kava ) واسپه ها (Aspa) است. آنچه در آن برش تاریخ مشهود است، برتری سطح زیست و تکامل اجتماعی آریانی ها نسبت به همسایه گان است، که شهرهای آباد، با صنعتگران و پیشه وران ماهر، روستاهای سرسبز و شاداب، کشتزارهای وسیع و حاصل خیز و... شاخص آن بوده و عامل تحریک حرص و ولع همسایگان متجاوز و غارتگر می شده است. این غارتگران، باری و بارها، برای قلع و قمع تمدن آریانا، در پی ربودن ثمره رنج و زحمت باشندگان زحمتکش آن، باحرص تصرف و اشغال شهرهای معمورش و... دریک کلام برای ارضای امیال غارتگرانه خویش، بر آریانای متمدن تاختند، آن را غارت کردند، آتش زدند، ویران نمودند، به خون کشیدند و... تا خواست حیوانی شان را برآورده سازند.

و اما که جانب دیگر - غیرتمندان آریانا - که مورد تجاوز قرار گرفته اند، برای دفاع از سرزمین آبائی خویش به پاسداری

ناموس و کرامت انسانی شان و به خاطر حفظ دستاوردهای  
مادی و معنوی خود، و در فرجام در حراست از آزادی کمر می  
بندند، به هم‌آوردگاه می‌شتابند و مصمم اند از مایه‌های شان،  
از کشورشان، که اساساً گنجینه همه ارزش‌های آن‌هاست،  
با نثار خون دفاع کنند و نعره مردانه می‌زنند که پژواک آن را  
چنین می‌یابیم:

چو کشور نباشد تن من مباد

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد

همه سر بسر تن به کشتن دهیم

از آن به که کشور به دشمن دهیم

شعر از فردوسی توسی

غلغله و غریو آزاد مردان و شیرزنان این مرز و بوم درگنبد  
دوار گیتی و دهلیزهای طولای تاریخ، آنچنان می‌پیچد که پس  
از هزارها سال هنوز مطمئن و پرآواست و دوست و دشمن  
از هیبتش در اعجاب.

اجداد قهرمان و تاریخ سازما، بر فرازی مقاومت و حماسه سازی تا آنجا به پیش شتافتند که دیوار تاریخ را عبور نموده و به فراسوی آن، به سر زمین اساطیر، گام می گذارند.

مجموعهٔ تاریخ و اساطیر خلق ما سرشار است از سجایای انسانی، فداکاری، شهامت، دلیری، صداقت، پایداری و وفا به عهد، عشق به میهن و آزادی، عشق به انسان، نفرت از ستمگران و زورگویان و احقاق حق ستمکشان، تن ندادن به اسارت و... هزارانی دیگر از این صفات، ممیزات شناسنامهٔ ملت ماست که به وضوح تجسم آن را در معرفی قهرمانان اساطیری این بوم و پر، می توان نظاره کرد. به مصداق مدعای مان، راویان تاریخ را به جایگاه شاهد می کشیم تا خالصانه از دفتر خونین شناسنامهٔ ملت ما، از دل تاریخش چند موردی را بنمایاند.

نخستین مدرک تاریخی عرضه شده درینجا یورش کین توزانهٔ “تورانی” ها و بربریت های شان در آریانای کهن است که به پیش از هزارهٔ اول قبل از میلاد می رسد. تورانی ها صحراگرد و سوارکار و شمشیرزن بودند و از باج شمشیر و بازوی شان بر دیگران سروری می کردند. از شمال آمودریا عبور کردند و

پای در اشغال آریانا نهادند. تا چنگی به شکار زدند، خاری بر آن  
ها خلید و چون دندان بر آن نهادند به سختی پولاد مواجه شدند،  
مقاومت دلیران آریانا را چندین دهه، و حتی طولاتر، در برابر  
خود یافتند. هرچه پای فشردند، واکنش شدیدتر دیدند، هزاران  
“سیاه و ش” نام آور و گمنام درین رزم، خون خویش را نثار  
راه آزادی میهن نمودند و سرانجام سیلاب خون شان، دربار  
“تورانی” را با افراسیاب فرعون گونه اش در نوردید و به  
زیر کشید و لانه عقابان را از یورش کرگسان امان داد.

دومین برگ تمسک تاریخ، حمله هخامنشیان ایران (پارس) (قرن  
6 - 4 ق م) بر آریانا است. "ایرانی ها که به حیث شاخه ای  
جدا شده از آریین ها به اسارت آشور درآمدند، بعد از دوره  
طولانی اسارت و دوری از تمدن آریایی، همین که از اسارت  
رهائی یافتند، به تشکیل دولت هخامنشی پرداخته و دست به  
جهان گشائی زدند." (تاریخ مردم ایران، جلد اول، صفحه 82،  
تالیف عبدالحسین زرینکوب)

شهنشاهان گردن کش هخامنشیان ایران که مدنیت بابل را با  
شمشیر زیر و زبر ساختند، به جای پیوستن دوباره به اصل  
خویش، مست ولایعقل هوای استیلا و غلبه بر آریانا را کردند.

کوروش هخامنشی که سلطنت طلبان ایران کوروش کبیرش خواندند، با امضای فرمان حمله به سرزمین آریانای مادر، سند مرگ خویش را امضا نمود و با حرکت بدان دیار، با پای خود به سوی مرگ شتافت. اسلاف روئین تن مان، کوروش را با سپاه عظیم و سلاح کثیرش، با همه توحش و ویرانگری‌ها و قتل عامی که راه انداخت، چهارسال، وبه قولی شش سال (545 تا 539 ق م) چنان در دریای بیکران جنگ طولانی و فرسایشی مردمی غرق ساختند که عقل از سرش رفته بود. شهرها و آبادی‌ها، معابد و کشتزارها و... را ویران کرد و به آتش کشید؛ ولی دلیر مردان پایدار آریانا، آن قدر مقاومت کردند، تا سرانجام در دره‌های سنگلاخی دشمن شکن ارتفاعات مرکزی، کوروش را ازسند غرورش به زیرکشیدند و از پای درآوردند، دل پرکینش داغ استیلا بر آریانای مادر را باخود به گور برد. بگذریم ازین که درهمین دوران، فرهنگ و مدنیت "اوستائی" و "دیانت زردشتی" گستره وسیعی از سرزمین ایران را فتح کرد وچنان درآن دیار پای گرفت وگسترده گشت که عده ای مورخین، حتی درشناخت مهد این فرهنگ به اشتباه فرو می روند.

مدرکی دیگر، تجاوز خونین اسکندر مقدونی است. این گردن کش و استیلاگرتاریخ، که در کوتاه زمانی ساحل شرقی مدیترانه و مصر پر آوازه را به اشغال درآورده بود و شهنشاهی "معظم" هخامنشی با ارتش فزون از صد هزار نفری اش را تارومار کرد، و در کوتاه زمانی (کمتر از یازده ماه) شهرهای مستحکم ایران را یکی پس از دیگری زیر سلطه کشید و سد ناپذیر و بی لجام به پیش می شتافت. چون به "پکتیس" یا "باختر" ( نام دیگر آریانا) رسید، مردم "هریا" (هرات) را در برابر خود چون کوه پایدار یافت.

"ساتی بارزانس" Satibarzanas هراتی (حاکم آن زمان هرات)، که توان جنگ منظم با سپاه عظیم اسکندر را در خود نمی دید، عاقلانه به جنگل ها روی کرد و با فدائیان همراهش، از آنجا به دریای لشکراسکندر شبیخون می زدند و با جنگ های چریکی او را زبون ساختند؛ تا آنجا که گمان می کرد اشباه بر او یورش می برند. همچنان "بسوس" Basus بلخی با دلاوران بلهیکا (بلخ) و رزم آوران جنوب هندوکش، با جنگ های چریکی شان درس هائی به اسکندر دادند که او و سپاهش را دیوانه ساختند. سپاهیان ارتش او به جان هم افتادند و او خود

نیز درباریانش را بی سبب سر می زد؛ آنچنان که حتی جنرال "فیلوتاس" رفیق دلاور خود را، که در کسب افتخاراتش خدمات برجسته کرده بود، اعدام کرد. حسب روایات تاریخ، اسکندر اجباراً و از ترس، وسیله نامه ای به مادرش، که گویا کلید عقلش بود، پناه برد و از او مشورت خواست. مادرش طی نامه ای خواستار شرح ماجرا شد و نوشت:

**خبر رسید که این مملکت عدو سوزاست**

**خندنگ چله "پکتیسیان" جگر دوز است**

**برای خاطر قلب حزین من بنویس**

**کدام دیو خیالی است نام او پکتیس**

(شعر از استاد پژواک)

اسکندر به دستور مادرش، با ارسال مِثت خاکی از افغانستان امروزی که در آن وقت "پکتیس" نیز یادش می کردند، غرض تجربه واستثاره، از او برای نجات خویش استمداد جست. مادرش - آن مادر دانشمندش - با تجربه ای از خواص گرد

و خاک میهن شیران آریا، به این نتیجه رسید که افغان ها وقتی روی این خاک قرار بگیرند سلطه ناپذیراند، و دانست که اینجا دیگر مسئله ساده نیست، طرفش نیروی دیگری است و خاک مورد نظر نیز بیگانه ناپذیر. او به درستی درك کرد که پسرش با دریا دریا لشکر، به دریائی از خون در "آریانا" و "پکتیس" دیروز و همین افغانستان امروز، در حال غرق شدن است. زود به سر وقتش رسید و مشورت داد تا سپاه متجاوز اسکندر ترك آن دیار کند. اسکندر ننگ سنگین ترین تلفات را از افغانستان ن باخود به ارمغان برد و سر و کله بهترین سردارانش را کفاره تجاوزش داد، و سرانجام پس از چهار سال خونریزی، به مشوره مادرش از طریق نورستان، راه دره سند را پیش گرفت. اعراب، همین که از اشاعه دین به گرد آوری دنیا گرایش پیدا کردند، در افغانستان سد عظیمی در برابر خود یافتند. تحمیل خواست خود پرستانه شان که سوای ادعای خدا پرستانه بود، لجام گسیخته به لشکرکشی انجامید و، زیر نام اشاعه دین برای تأمین سیطره سلطنت ها و خاندان ها سوء استفاده می کردند. ملت و کشورما، این بار زیر نام مقدس دین مورد تجاوز قرار گرفت، ویران شد و به خون کشیده شد. ولی این پایان کار

نیست؛ عقاب های کوهی آزاده آریانا، این دام را نیز دریدند و بر فراز کوهساران پرکشیدند، به سنگرگاه مطمئن شان، به پایگاه جنگ چریکی رفتند تا از آزادی و میهن خود دفاع کنند. پهنای این مقاومت کران تا کران میهن را احتوا نمود و جبهه مقاومت ملی از امارت های مختلفه، از هریوا تا هندوکش را دربرگرفت، و خلق ما با براه انداختن جنگ پارتیزانی فرسایشی، درس آموزنده ای به تجاوزگران عرب دادند. زمان و میدان این جنگ آن قدر طولانی و گسترده بود، که از فرمانروائی قهرمانان ملی و فراموش نشدنی ما چون نيزك بادغیسی و قارن هراتی، و ازهرات نامدار و دامنه های هندوکش کبیرآغاز، و تا ابومسلم خراسانی و ظاهر پوشنجی، این فرزندان بنام میهن ما، و به بغداد - این مرکز جور و ریا در جوف خلافت - رسید. این مقاومت که در مقابل زورگویان و استیلاگران پوشیده در لفافه های متبرك دین صورت گرفت، نشانه ای از آن شفافیت معنوی این ملت است که با تیزبینی و فراست، دین را به عنوان عقیده می پذیرد، ولی در عین حال از آزادی و آزادگی خود و میهنش به هیچ قیمتی چشم نمی پوشد.

چنگیز نیز جهان گشای و عالم گیر بود. نیمی از جهان را گشود، اما در افغانستان، در برابر مقاومت مردم، جان بهترین عزیزان و جنگاوران خود را از دست داد. تا آنجا که به سوگ عزیزان از دست رفته اش در همین دیار به گریه و ناله نشست و دیوانه وار، هست و بود سرزمین ما را به آتش سوخت تا آن را تسلیم خود سازد. و اما که پاسخ شیر مردان ما برایش چنین بود:

په جهان دننگیالو دی دا دوه کاره

یا به و خوری کوری یا به کامرانشی

شعراز خوشحال خان خټک

که معنای فشرده اش همان **"یامرگ یا آزادی"** است.

آری! حماسه سازان ما با این فریاد، پروانه سان سوختند و نسل در نسل با احفاد زورگوی چنگیز شمشیر زدند. این کلام غرور انگیز خوشحال خټک که: "مرا در آن جا دفن کنید که سایه مغل بر مزارم نیافتد" تجسم نفرت از بیگانه متجاوز است که در خون مردم افغانستان عجین گشته است، نه آن چنان که کوتاه نظران می پندارند، تعصب نژادی و یا مذهبی.

چه تاریخ گواه است که در همه این مقاومت های دلیرانه، ملیت ها و اقوام کشورها، با زبان ها و مذاهب مختلف، چون تنی واحد شرکت داشته اند. و مشترکاً، فرهنگ آدم سازی را بنا نهاده و رشد دادند که اخلاف چنگیز را در خود مدغم ساخت و آن ها در مراحل بعدی علمبرداران توسعه و تکامل این فرهنگ شدند.

شرح گسترده همه این جانبازی ها و هزاران حادثه حماسه آفرین دیگر تاریخ ما، از عهده این مقاتل هیئات، که به توان دیوان های قطور نیز همه جانبه نمی گنجد؛ ولی صرف ما تذکرش می دهیم.

ورق ها را می جهیم، ورق پشت ورق، اینجا در اوایل قرن بیستم، ورق خونین دیگری جای گرفته است؛ آن را رو می کنیم: از تجاوز انگلیس به افغانستان حکایت دارد. انگلیس درین برش تاریخ، فاتح جهان است. غرش توپ ها و بمب افکن هایش درد دل جهان ریشه می انداخت و غریو خشمگین و کین توزانه جنرال های مارشال شده اش، بهترین جنگاوران اروپا، افریقا و آسیا را به لرزه می انداخت و مقاومت و جنگجویی شان را سلب می کرد. "جنتلمین" های انگلیسی خداوندگاران

زور و زر کره ارض گشته اند، و بریتانیای کبیر دولت خدادادی است که در متصرفاتش خورشید غروب نمی کند و کسی را یارای اعتراض بر بیدادش نیست. چه، نیرومند ترین ارتش ومخربترین سلاح روی زمین در کف بیداد اوست و...

با این ویژه گی ها و نیرومندی ها، انگلیس می خواهد دروازه هند را محکم کند، و لذا باید کشور صغیر، یعنی افغانستان را که دریچه عبور به هند است، تصرف نماید و ملتی فقیر را که در آن زیست دارد برده فرمانبردار خود سازد، تا در فرصت های مناسب آن را گوشت دم توپ نماید. جهانگشایان " والاتبار انگلیس"، با دریائی از سلاح و سیلی از سپاهیان خودی و مزدور، آهنگ دیار ما کردند. خیلی بی مهابا و مغرور، پای به افغانستان گذاشتند، به پندارشان لقمه مناسبی به چنگ آورده بودند. آن را در دهان گذاشتند؛ ولی لقمه ای به ظاهر کوچک، گلوگیرشان شد. تو گوئی "خارماهی بود پنهان در میان نان ما".

در نخستین نگاه، آغاز کارشان سهل و ساده به نظر می خورد. تجاوزگران فرنگ، با فشار زیاد و با کشتار و قتل عام مردم بی دفاع و بیگناه، داخل مرزها شدند. شهری را، شهرهائی را، و

پایتخت را گرفتند. خواستند کار را گویا یکسره کنند و کلید حل این مشکل، بیخردانه، شاه را دانستند - شاه را که اغلباً سنبلی جنایت و وطن فروشی بوده -، این کلید را هم به دست آوردند، یعنی شاه را خریدند و مزدورش ساختند. مگر با این کلید، گنج افغانستان به دست نیامد، مثل این که عوضی گرفته بودند. کلید مسئله جای دیگری بود، در سرشت آزادیخواهانه ملت قهرمان و تسلیم ناپذیرمان، که آن هم به هیچ صورت و به هیچ قیمتی به تصرف انگلیس ها در نیامد، گوا این که، به تصرف هیچ بیگانه و بیگانه پرستی در نیامده و در نخواهد آمد، و افغان ها مصمم برآیند تا آن را - سرشت آزادیخواهانه شان را - برای خود و تا ابد حفظش کنند. آخر، این ویژگی در وجود افغان ها "با شیراندرون شده با جان بدر شود".

انگلیس که از باده فتح جنگ اول جهانی سرشارگشته بود، سرش به این حرف ها نمی شد. تکیه به سلاح مدرنش و به ارتش به اصطلاح سد ناپذیرش، و رهنمود اندیشه سودجویانه غیرانسانی اش، مانع از آن بود که حقیقت نگر باشد. فیصله اش را کرد، و آن چنین بود که آزادیخواهی افغان ها، غرور و ننگ افغان ها، فرهنگ و معتقدات افغان ها، همه و همه را

درهم شکند، و خود سرنوشت ساز ملتی آزاد منش شود. زهی خیال باطل! اگر ما نگوئیم تاریخ فریاد می زند که انگلیس کور خوانده بود و سرتاپا به گمراهی می رفت، تا درجائی که شایسته اش بود برسد، آنجا رسید. بلی آنجا، شایسته ترین جایگاهش، به گورستان تاریخ. و افغان ها شجاعانه جسد گندآلودش را در دل خاک تیره سپردند و یادگار فراموش نشدنی به اخلاف انگریز گذاشتند.

آری! سلحشوران با ایمان افغانستان از اقصی نقاط کشور، از کلیه اقوام و مذاهب، به دفاع از ناموس میهن در برابر تجاوز انگلیس به پا می خیزند و با تشکیل جبهات ملی به پیش تازی قهرمانان ملی، چون امین الله خان لوگری، امام ویردی از بک، بچه میرداد هوتکی، آغاحسین قزلباش، دوست محمدخان غلجائی، محمد هاشم کاه فروش، غلام حیدرخان کابلی، میربچه مشهور کهدامنی، غلام حیدرخان چرخی، محمد جان خان وردک، میرمسجدی خان پروانی، برگید عبدالغفور خان هراتی، ملالی هیرمندی، ایمل خان جلال آبادی، مولوی صالح محمد خان قندهاری، ملا مشک عالم و ده ها و صدها قهرمان گمنام و نام آور دیگر، با جنگ های پارتیزانی به کرات و مرات درس هائی

به امپریالیسم شیطان صفت انگلیس دادند که کتیبه خونینش هنوز در لوح تاریخ برق می زند و حتی در خاطره های دوجانب دعوا زنده است. انگلیس ها بیهوده نگفته اند: "افغانستان لانه زنبور است"؛ زهر جانگداز شمشیر آزادیخواهان افغان این مفهوم را به آن ها تفهیم نموده است. از خود نمی گوئیم تا با خود ستائی متهم مان نسازند.

پای سخن همراکان انگلیس ها می نشینیم، نخست پای سخن دلپ کمارگوش، مورخ هندی و منشی فرمانروایان انگلیس در افغانستان. فقط بخشی از چشمدیدش را، نهایت کوتاه تذکر می دهیم: به قول او، افغانستان را انگلیس ها "لانه زنبور" می خواندند، که وجه تسمیه اش را نیز از عمل افغان ها گرفته بودند. دلپ کمارگوش می نویسد: "وقتی لشکر انگلیس می خواست نقل و انتقالی انجام بدهد، علیرغم کلیه تدابیر امنیتی، افغان ها از دل کوهپایه ها، همچون زنبور بر سرما می ریختند و ضربات مهلکی بر لشکر ما وارد می آوردند. این ضربات کمرشکن بود و انگلیس ها را بیچاره ساخته بود". و یا این که "لیدی سیل"، که خود در زمره متجاوزین انگلیس به افغانستان رفته و ضرب شست مبارزین افغان را

دیده بود، می نویسد: "افغان ها با غریو و فریاد، مثل گرگ در رمة گوسفند درآمدند و توپ خانه ما را متصرف شدند، این هجوم، ما را به لرزه انداخت. جنرال آلفنستن از قشله برآمد و برای اعاده نظم و ترتیب سپاه فراری، قومانده داد، اما سپاه هزیمت خورده آن را ناشنیده گرفت، پس جنرال به مکناتن گفت: جناب سفیر ملاحظه کنید که من به قشون خود امر راست می دهم و ایشان به چپ می روند". همراکب دیگر انگلیس ها، نقشبند خان رساله دارسواره نظام هندی که در تجاوز دیگر انگلیس با کیوناری به افغانستان رفته بود چشمدیدش را از موضوع دیگری یاد می کند، ورود شجاعانه سپاه بی سالار افغان به بالاحصار کابل را. درین موقع، او از وحدت ملی افغان ها به تعجب فرومی رود و می نگارد که: در جنگ بالاحصار در پهلوی شیردلان کابل و ولایات همجوار، از نقاط دوردست کشور نیز جانبازانی شرکت داشتند. او به ویژه انگشت حیرت به دندان می گیرد که چگونه افغان ها بیشتر از هزار کیلومتر را با پای پیاده طی طریق کرده و از ولایت هرات، شش رجمینت، و به قولی يك غند سرباز به بهانه اخذ معاش به کابل آمده و به بالاحصار می ریزند، کشته ها می دهند، ولی اسلحه خانه را باز می کنند، آن را به دسترس سایر برادران

هموطن گذاشته و متحداً انگلیس را قلع و قمع می کنند، تا آنجا که فرمانروای فرعون گونه انگلیس (کیوناری) خود را از ترس غرش هجوم شیران میهن خواه به آتش می کشد.

مثل وماندهائی از این حماسه های توده ای قهرمانان افغان فراوان داریم. درپکتیا، کنر، پروان، ننگرهار، هزاره جات، میوند - این سرزمین ملالی دختر باشهامت ما - که در آن رزمندگان پاکباز فراه، خور، بادغیس، هرات، نیمروز، هلمند و قندهار به ابتکار و تاکتیک جنگی حفیظ خان نایب سالار و برگد عبدالغفورهراتی موج خون به راه انداختند و دشمن را تا آخرین سربازش در آن غرق ساختند.

سیاستمدارانگلیس "سروالنتین چیرول" درجمعبندی این تجاوزات به افغانستان چنین می نویسد: ما (انگلیس ها) نه تنها يك بار، بلکه چندین بار، با تحمل خسارت های سنگین جانی و مالی که بر ما وارد آمده است، درس های مهمی درمورد افغانستان یاد گرفته ایم، ما از نیروی مقاومت نژاد افغانستان آگاه شدیم. این ملت رشید و جنگی در دشت های خوف ناک و کوه های صعب العبور وطن مورثی خودشان نشان دادند که با چه فداکاری جنگیدند و از آن دفاع کردند...."

چنین است تاریخ پر افتخار ملت مقاوم ما که در تقابل هرگونه تجاوز به میهن و آزادی اش ثبت کتیبه خارااین تاریخ ساخته است.

واما ببینیم، علی رغم چنین تاریخ وچنین ویژگی و ایمانی، زمینه های تجاوز موجود چیست؟ و دشمن کنونی ماکیست؟

با دریغ و درد که میهن بلا کشیده ما - این بیثیة شیران آزاده - يك عمرآزگار زیرسایة شوم سیستم مسلط ارباب رعیتی ونظام های کور مستبد خاندانی، تقریباً در ایستائی و درنگ رنجباری بسر برده است. با نفوذ سرمایه انحصاری بین المللی و موجودیت زایدی ای به نام سرمایه داری دلال دولتی، این رنج مضاعف شده، مسیر تکامل جامعه نیز به بیراهه ی ذلت بار وابستگی کشانده می شود. جامعه ما، دیگر سیمای جامعه نیمه فنودالی نیمه مستعمره به خود اختیاری کند و عرصه رقابت درتجاوز و تاخت و تاز سرمایه انحصاری بین المللی و بهره کشان بومی به اشکال و رنگ های مختلف قرار می گیرد (زمینه تجاوز).

در آن زمره است همسایه شمالی ما ( روسیه ) که در غارت و  
چپاول یدی طولاً و تاریخی ننگین دارد و چهره های کریه تاریخی  
چون پطرکبیرها و تزاران، که قهرمانان تازیانه و دار و غارت  
ملل نام گرفته اند، به خود دیده است. کشوری که پس از يك  
فرمان ایست و وارونگی و حرکتی دل انگیز و لمحہ ای خیزاب  
با فروکش دوباره در لجنزار امپریالیسم، اینک تزارانی نوین در آن  
حکم می رانند و نطع چرکین خویش را با ولعی چند چندان برای  
بلعیدن گوشت ملل دیگر، به ویژه همجواران، گسترده  
اند. امپریالیسم شرارت پیشه روس که متمرکز ترین سرمایه  
دولتی سرشت بدکنشت آن را می سازد، چیزی نیست جز آخرین  
حد تکاملی سرمایه داری محتضر، و یا به بیانی دیگر، سوسیال  
امپریالیسم نوحاسته، آستانه انقلاب رهائی بخش ملل دربند و  
آزادی نهائی انسان، و عصر ما عصر سقوط کامل سلطه جوئی  
سوسیال امپریالیسم و عصر آزادی خلق ها از بند آنست،  
و افتخار بر ملت ما که طلایه دار و سرسلسله جنبان این جنبش  
عظیم ضد سوسیال امپریالیستی است. با اینحال تردیدی نیست  
که دست و پا زدن وحشتناک امپریالیسم - سوسیال امپریالیسم  
- همان واپسین لگدی است که حیوان وقت ذبح با رسیدن کارد  
به سحایای حرام مغز و کشیدن آخرین نفس می زند. ( امروز

ما شاهدیم که این پیشگویی نویسنده، صد درصد به تحقق پیوسته است و سوسیال امپریالیسم به گورستان تاریخ سپرده شد - ویراستار).

سوسیال امپریالیسم روس بنابر این پویه تکاملی نزولی و تقلید میمون وار از همپالگی های مجرب و کهنه کارش (امپریالیسم غرب)، تقریباً از يك ربع قرن بدینسو، به تمهید غدارانه تجاوز و غارت در افغانستان مصروف است. از سرمایه گذاری در امور پایه ای استعمارگرانه همانند مواصلات و مخابرات و ملتاریزه کردن، تادستبرد به ارگان های قدرت در دولت، تا کودتای با نقاب مندرس جمهوریخواهی، در پی آن، تاجپوشی غلامان هرزه و بی مقدارش باند "خلق و پرچم" با فروکردن خنجر درگلوئی دوست دیرینه شان با زن و فرزند به عنوان گوساله گان قربانی، به منظور دسترسی به شاهرگ های کشورما، همه و همه رسم و آئین دشمنی و تجاوز با ملت افغانستان است. و سرانجام هم لشکرکشی به شیوه بدنام فاشیستی، با گذشتن از مرزهای کشور و زیرپا گذاشتن کلیه ارزش های پذیرفته شده انسانی و دست اندازی به میهن مقدس، نوامیس ملی، معتقدات مردم و قتل عام پدران، مادران

و فرزندان ما؛ دشمنی ما را با غداران خون آشام روس رنگی نازدودنی بخشید که به مصداق سخن "پدرکشته را کی بود آشتی" راه هرگونه آشتی را بسته است و ملت ما را اجباراً درگیر يك جنگ همه جانبه نموده است، که بود و نبود مان بدان مربوط است.

آنچنان که دیده می شود روس ها نیز بدآموزی و بدعملی کردند، منافع آزمندانه خود را دیدند و تاریخ آزادمنشی ما را نادیده گرفتند. با رای زنی مثنی وطن فروش عقده مند و قدرت پرست خواستند اراده آزادیخواهانه ملت ما را تابع امیال استعمارگرانه خود و هوی و هوس مزدوران بومی شان بسازند. با صد و بیست هزار آدم روی خون ریز و با بیشماره سلاح مخوف و ویرانگر مدرن بر سرما ریختند و از هیچ وحشت و کشتار و ویرانی دریغ نکردند. ننگین ترین و وحشیانه ترین اعمال را طی سالیان اشغال میهن مان در دل تاریخ به ثبت رساندند. جهان، وبه ویژه جهان غرب، که از ترس "خطر سرخ" دل در دلخانه شان می لرزید، فرجام هستی ما را به حیث يك ملت مستقل روزشماری می کردند. هرگز در تصور کس نمی گنجید که ملتی کوچک، فقیر و بی سلاح در برابر ابر قدرت وحشی،

قدر و تا دندان مسلح که تا این زمان هرجائی پا گذاشته عقب  
نکشیده است، می تواند از هستی خود، از آزادی و استقلال خود،  
دفاع کند. ملت مظلوم و قهرمان افغانستان بر تمام این محاسبات  
صرفاً کمی، خط بطلان کشید و با فریاد:

**روسها از ملك ما بیرون شوید!**

**ورنه غرق رود باری خون شوید!**

شعر از شیرآهنگر

کشورش را جولانگاه جنگ پارتیزانی توده ای و گورستان  
دشمن متجاوز ساخت. این ملت يك بار دیگر، در اخیر قرن  
بیستم، از هستی اش بمتابه يك ملت آزادیخواه دفاع می کند و  
با پذیرش قربانی های بی نظیر، می رود تا یکی از معجزات  
اخیر قرن بیستم را بیافریند.

آری! جنگ مقاومت ملت مسلمان افغانستان که با شلیک پرآوای  
مردم غیور و رزمنده نورستان و بدخشان، با جوششی  
خودبخودی، رسماً بنیاد گرفت، و باقیام خونین و قهرمانانه  
دلیران سرزمین کهن رزمنده هرات و ولایات اطرافش، و پس

از آن غریو خروشان شیران بیشه کابل، به نقطه عطفی تکامل کرد و برق آسا در سرتاسر میهن آتش به هیمة دشمن زد، و در نبرد مسلحانه حماسه پشت حماسه آفرید؛ جنگی است رهائبخش و آزادیخواهانه علیه تجاوز برهنه و آشکار سوسیال امپریالیسم جنایتکار روس. معذالك به عنوان يك پدیده اجتماعی - تاریخی بالنده، اصولاً نمی تواند سوای قانونمندی های تکامل پدیده های اجتماعی سیر کند. این جنگ که اکنون با ابعادی گسترده وارد پنجمین سال عمرش شده است، در ذات خود یکی از بزرگترین، همه جانبه ترین و خونبار ترین جنگ های تاریخ است که جانب برحقش ملت ماست. رقم قربانیانش فوق العاده است و از طفل نزاده از بطن مادر، تا پیرزن و پیر مرد در حال نزع را احتوا می کند.

شگفتا! که چه خونین است و پرافتخار! پهنه قربانگاهش از میدان نبرد تا صحن مدرسه یا مکتب کودکان، از ستیغ کوهپایه های غرورانگیز تا بستر بیماران نیازمند امداد در بیمارستان، از پهن سنگرهای ستیزگر و پرخروش دشمن سوز در دشت های سوزان، تا محراب همیشه آرام و تسلیمگاه انسان به عبادت، از کشتزار دهقان رنجبر تا فابریک محل تجمع کارگر

ستمکش و... دامن می گسترده. بالاترین شمار پناهندگان و زندانیان سیاسی را در دوران خویش عرضه کرده است. تناسب تسلیحات و تشکیلات و فنون نظامی و... در آن به حساب جور نمی آید. آنچنان که تناسب اراده و ایمان و حقانیت ما، غرور و سلحشوری، آزادیخواهی و نهراسیدن از قربانی در ملت ما، به مقایسه به جبن، بی ایمانی و... ناحق بودن دشمن نیز حتی به محاسبات کامپیوتری حسابگران تاراجگر جبون واغواکننده، نمی گنجد. سخن کوتاه جنگی است بی نظیر که افتخارش - افتخار عظیم تاریخی اش - به ملت افغانستان و ننگش - داغ سیاه ننگش - به آدم کشان لجام گسیخته روسی در دل تاریخ گیتی الی ابد حك خواهد شد. نسل هائی از بشریت، از حماسه هایش اسطوره خواهند ساخت، هم اکنون نیز باور نکردنی ها را به باور گنجانده ایم و جهان را به حیرت در انداخته ایم. این سخن به گزاف نیست، بل کلامی است حماسی که ریشه در ایمان به آزادی و عشق به میهن دارد و به مصداقش فریاد خشماگین "یامرگ یا آزادی" مردم مان و ضجه و زاری های دشمن را گواه می گیریم. وباری با اینحال اذعان داریم که هنوز منزلی طولانی در پیش داریم و راهی پرخم و پیچ و دشوار گذر؛ ولذا جنبش ما ناگزیراً و باید با دست اندرکاری هدایتکارانه و بیدریغ

عنصر آگاه راه یابی کند و فرود و فراز های خطرناک را علامه گذاری نماید، تا خط سیر اصلی اش را یافته و در آن امتداد رهپوید.

از بیکارگی و وابستگی اقتصادی و فرار نیروهای کار، به کار پر تلاش و نقشه مند اقتصادی در خدمت انقلاب گذار کند تا به خود کفائی برسد. از تاکتیک پروسه و پراگماتیسم در عرصه سیاسی، به سیاست روشن و تدوین تاکتیک های سالم علمی در جهت رسیدن به استراتژی با دورنمای روشن ارتقاء کند؛ و از مشی وابسته ساز و تکیه بر عصای ناجور و نامطمئن دیگران، به مشی مستقل ملی در همه ابعاد اکمال یابد. از دنباله روی منفعت جویانه و سیاست تبلیغاتی غیر واقعی و گمراه کننده، به سیاست همه جانبه و واقع گرایانه روشنگر تبلیغاتی، با در نظر داشت منافع آنی و آتی جنبش، رشد کند. از بی توجهی و کم توجهی به مسایل فرهنگی، به تکامل سالم فرهنگ و رشد اصالت های انقلابی و پویای آن عطف توجه کند. از ایله جار بودن و یاغیگری در ساحة نظامی، به تنظیم و تهیه استراتژی و تاکتیک های هدفمند نظامی در اشکال پارتیزانی، جنگ های تاکتیکی منظم اپراتیوی و تشکیل ارتش انقلابی مردم به منظور

جنگ های تعیین کننده در آزادسازی کشور تکامل کند. از تشتت و پراکندگی، به شرکت رزمنده در جبهه متحد ملی تحت رهبری نیروهای اصیل انقلابی و توسعه هرچه گسترده تر این جبهه توفیق یابد. و آنگاه است که شب فردای مرگ دشمن فرا می رسد، در غیر آن خطر شکست و یا گمراهی آن می رود. (پاراگراف فوق نشان می دهد که نیروهای انقلابی با چه دید و اهداف روشنی، در همه زمینه ها، به جنبش مقاومت شرکت کرده بودند - ویراستار).

دست یابی به این اهداف مقدس، ایجاب دسترسی به قوانین تکامل جامعه و بالآخر قوانین تکامل جنگ مان را می کند و با داشتن این رمز است که به تکامل اوضاع پی خواهیم برد و دورنما را - که با عملکرد درست بیشك جز پیروزی ما و شکست محتوم دشمن چیزی نیست - به روشنی خواهیم دید. ما، باب ورود به این مأمول را، با نگرشی ولو مجمل به اهداف و عملکرد روس ها، به ویژه در کشورمان، از گذشته کوتاه، می گشائیم و رهرو و رودی مان کاوشی برپیدائی نطفه های خود بخودی حرکت ضد روسی مردم ما خواهد بود تا از آن به حومه تکامل اوضاع هر دو جهت رهیابیم. و از آنجا با تهیه فاکت های

زنده و ملموس همگان، در تشعشع قندیل پرنور اندیشه های علمی، دالان های تاریخ را گذشته و به فراسوی آینده تابناک می نگریم وبا بینشی همه جانبه و روشن می کوشیم طرحی، و احياناً طرح هایی، فرا راه جنبش انقلابی مان بگذاریم تا بتواند خط راه لوکوموتیف دینامیسم آن گردد، و راهی به افق پر فروغ پیروزی - استقلال، آزادی ملی، دموکراسی و عدالت اجتماعی - بیابد. و اما هم اکنون ما و دشمن!:

پیدا است که تقسیم مجدد جهان تقسیم شده بین قدرت های شیطانی امپریالیسم، و تصرف بیشتر منابع مواد خام، نیروی ارزان کار و بازاریتجارت، استراتژی سیستم منحوس امپریالیسم جهانی است. سوسیال امپریالیسم روس به عنوان عضو خلف و قلد ر این خانواده در تحقق این استراتژی از اکتیویته ویژه ای برخوردار است و بخش هائی از جهان، از آن جمله افغانستان را میراث پدری خویش می داند. با چنین سیاست استیلاگرانه ای در ابعاد وسیع سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، روانی، نظامی و... مذبحخانه درجهت به انقیاد کشیدن ملل گیتی تلاش می ورزد. اروپای شرقی را زیر واهمه مترسک راکت های اتمی می کشد، و چون انبانی آکنده از آشغال،

آن را بر فرق اروپای غربی می‌کوبد. خلق‌های آسیا، آفریقا و امریکای لاتین را با گریم و مکیاژ "همکاری‌های اقتصادی"، "فراهم‌آوری زمینه" "رشد و ترقی اجتماعی"، و... مجموع جهان را زیر شعار اغواگرانه "دفاع از صلح جهانی"، "همزیستی مسالمت‌آمیز"، "دیتانت بین‌المللی یا تشنج زدائی" و "خلع سلاح همگانی" می‌فریبد. حال آن‌که در "استثمار اقتصادی"، "برده‌سازی اجتماعی"، "به‌خطرانداختن صلح جهانی"، "جنگ افروزی"، "تشنج فزائی" و تکیه بر ملیتاریسم و تولید هرچه بیشتر سلاح مخرب و تباه‌کننده و ... ترکتازی می‌کند. هدف اصلی اش چیزی نیست جز همان استیلاگری و آقائی بر جهان، به انقیاد درآوردن ملل مظلوم، علاوه بر ستم‌گستری بر خلق‌های تحت سیطره خویش، که در زندانی به نام اتحاد شوروی نگهداری می‌شوند. شیوه عملکرد روس را در کشور وابسته، کلاً می‌توان این‌طور رده‌بندی کرد:

نفوذ اقتصادی از طریق سرمایه‌گذاری‌های غارتگرانه، سرهم‌بندی احزاب و گروه‌های مزدور جهت نفوذ سیاسی در دولت‌ها و ملت‌ها با تحمیق استعماری و طرح شعارهای انسان‌دوستانه

و ژست و نقاب دفاع از ستمکشان. نفوذ نظامی، از باب تربیت جواسیس و از خود بی خود هائی در ارتش ها، و گذار ازین نفوذ آرام به یورش برق آسا با کودتا های خونین، و نتیجه واژگونی ها.

میهن رنگین به خون ما افغانستان، یکی ازین قربانیان است که در خط نخست قربانگاه قرار گرفته، در تمام زمینه های حیاتی زیر تیغ جلا د خون آشام و بدسگال روسی دست و پا می زند:

### در زمینه اقتصادی :-

يك ربع قرن و اندی پیش از امروز، نطفه تراژیدی امروز بسته شد و با عقد قرارداد هائی بر پایه "همکاری های اقتصادی"، تجاوز اقتصادی روس به افغانستان استناد حقوقی یافت و نخستین گام نامیمون از مخفی گاه تجاوز، با سرمایه گذاری های غارتگرانه در پروژه های استراتژیک نظامی (ساخت فرودگاه نظامی و صدور اسلحه)، مواصلاتی (ایجاد فرودگاه های نظامی و راه سازی)، و تفحص و سروی معادن استراتژیک ( نفت و گاز، ذغال، یورانیوم، طلا، زمرد، لاجورد و... ) برداشته شد، که مطلقاً بر محور اغراض شوم امپریالیستی می چرخید.

محصول پروژه های نظامی، بمباردمان شهرها و روستاهای میهن ما و تبدیل شان به ویرانه ها وتلی از خاک و فوران خون هزاران هزار هموطن بی گناه ماست، که در کشتزار و فابریک ، مکتب و بیمارستان، خیابان و مسجد و... به خون غلتیده اند. بهره اساسی پروژه های مواصلاتی چون شاهراه تورغندی - قندهار و حیرتان - کابل، که روسیه را به اساسی ترین نقاط افغانستان و تامرکز پاکستان می رساند. همان سوقیات کاروان های مسلح و نقل و انتقالات سریع سلاح های مخرب روس است که به حد نهائی از آن سود گرفته و درسیاه روز 6 جدی 1358 ش به معراج این هدف دست یافتند، که این خود آئینه تمام نمای اهداف "بشر دوستانه" روس و "اعمار افغانستان دموکراتیک" است؟!!

درساحه سروی واكتشاف معادن نیز روس ها ريكاردی غارتگرانه بجای نهاده اند ومدال دزدی را ربوده اند. از احجار قیمتی، بی حساب می برند، سروی نفت و گاز را با همسایه دزدی آغاز کرده اند، بدین نحو که از همجواری نیز به حیث وسیله استثمار سود گرفته اند. ببینیم چگونه:

در منطقه ژئولوژیکی افغان - تاجیک، بلاک های رسوبی اعماق زمین که در دو طرف دریای آمو قرار گرفته اند، ساخت و سترکچر ژئولوژیکی واحد دارند. فرورفتگی که در آن رود بارآمو بستر گرفته، این منطقه را در سطح زمین به دو بخش بلوکه کرده است، در حالی که در اعماق هیچ نوع حرکت تکتونیکی که منجر به انشقاق بلاک های رسوبی شده باشد، به وقوع نپیوسته است. لذا کلکتیوهای گنبدی تجمع نفت و گاز در دوجانب دریای آمو ساختار واحدی دارند و از نظرگاه مفیدیت جیولوژیکی در تشابه کامل قرار گرفته اند. متود مقایسوی اکتشاف ژئولوژیکی قادر است از پژوهش يك طرف، به محصول نهفته در بطن جانب دیگر پی برد، و از مصارف گزاف سروی و اکتشاف آن جلو گیرد. روس ها، این منادیان دفاع از حقوق کشورهای کوچک و به اصطلاح جهان سوم، به جای این که کمکی به ما کرده باشند و از کاوش های علمی شان در آن سوی آمو، با به کارگیری متود مقایسوی، از مصارف گزاف سروی و اکتشاف در کشور فقیر ما جلو بگیرند، این متود علمی ژئولوژیکی را نیز به خدمت گذاری امیال استعمارگرانه گماشتند. علم در خدمت ستم - بازیر سیطره کشیدن سکتوردولتی اقتصاد افغانستان، پرداخت ملیاردها

افغانی را با گسیل متخصصین خویش، با اخذ حقوق گزاف و فروش آلات و وسایل تخنیکی پیچیده به بهای خیلی بالا، جهت سروی واکتشاف این سوی آمو، بر اقتصاد بیمار و ورشکسته ما، که اساسی ترین منبع تمویل آن قروض کمر شکن امپریالیستی - سوسیال امپریالیستی است، تحمیل نمودند. پس از اتمام نقشه برداری های دقیق و حصول اطمینان از ذخایرنفت وگاز، با استفاده غارتگرانه از متود مقایسوی ژنولوژیکی، از آن سوی آمو بهره برداری را آغاز کردند. در همین زمینه، نیرنگ های دیگر "علمی" نیز فراوان است که به مکان دیگر موکولش می کنیم. واما آن مقداری هم که گویا این سوی آمو باید بهره می گرفت، راه بهره گیری اش را در افغانستان بستند و به ازای آن پایپ لاین های صدورگاز به روسیه را گشودند، و با استفاده از نفوذ خویش در دولت های پوشالی افغانستان، قرار داد فروش نیم قرنه آن را به بهای ناچیز عقد کردند، که این شدید ترین شکل استعمار کشوری نیمه مستعمره است.

از آن هم بدتر، تکامل این وضع با مستعمره سازی کامل افغانستان است که دیگر پرده استتاری در میان نیست. طی چهار سال اخیر، تمام آنچه از منابع طبیعی، ارزش انتقال دارد و

روس ها می توانند به آن دست یازند، زیرسایه تانک ها وبمب افکن ها، قافله بندی شده و به روسیه منتقل می شود. کشیدن پایپ لین بزرگ دیگری برای انتقال حجم بیشتر گاز، وبستن پل روی دریای آمو برای تسهیل ترانسپورتیشن و... جلوه های برهنه و بیرحمانه استثمار يك کشور در بند است و گویای زالوصفتی استعمار روس. در ساحة زراعت و کشاورزی، قبل از کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ ش، روس ها به سرمایه گذاری در چند پروژه، مانند درونته، هده و... محدود بودند. پس از کودتا، با صدور فرامین مبتذل وسیله عمال بی عرضه خویش، درین زمینه نیز به ریفورم هائی دست زدند. با تقسیم پنج جریب زمین بین دهقانان، بدون هیچگونه وسیله ی تولید وامنیت کار، و جلب اجباری شان به کنوپراتیوهای استثماری دولتی، طریق رشد و گسترش سرمایه دلال دولتی در امور زراعتی را درپیش گرفتند، تا ازین راه، دهقانان را زیر بار قرض کشیده و به کاشت مواد خام صنعتی مورد نیاز خویش (پخته، چغندر، دانه های زراعتی و...) وا دارند و حاصل رنج شان را به بلعد؛ و بدین گونه زراعت نیمه وابسته را به زراعت وابسته کامل خویش تعویض کرده اند.

سرمایه گذاری در صنایع مونتاژ، به ویژه صنایع در خدمت ملیتاریسم و مواد مصرفی، که در نهایت تفرقه صنایع امپریالیستی است، و انهدام صنایع تولیدی سنگین و... را میتوان از ارمغان های شوم تکامل اقتصادی پنج سال استعمار برشمرد. در جوار این ها، به بیراهه تباه کن وابستگی کامل استعماری کشیدن اقتصاد، انهدام آن بخش از اقتصاد صنعتی، کشاورزی، تجاری که در حیطه کامل روس نباشد، معذالك از شاهکارهای سوسیال امپریالیسم روس در افغانستان است.

به بیان فشرده می توان گفت که سیاست استعماری روس در زمینه اقتصادی، همانا عبارتست از: رفورم های استعماری، محاصره و تخریب اقتصادی و در نهایت به وابستگی کشاندن کامل اقتصادی که نتیجه اش خانه ویرانی تمام ملت، اعم از کارگران، دهقانان، خرده مالکین، تجاران و صاحبان صنایع و... است که به ویرانی مملکت می انجامد. در عوض آن آبیاری حرص و ولع استعماری روس و جاه طلبی مثنی بی همه چیز.

## در زمینه سیاسی:-

درین زمینه که استعمار روس از نفوذ آرام و سرهم بندی احزاب کثیف "خلق و پرچم"، با برنامه گونه های مبارزه علنی، قانونی، پارلمانی و سفسطه "گذارمسالمت آمیز" آغاز کرده بود، گام تکاملی اش، حسب خلقت و سرشت آن، به تصرف برق آسای قدرت دولتی از طریق "انقلاب" از بالا (همان کودتای بدنام)، با پا درمیانی مستقیم روس برداشته شد. با تصرف قدرت، به سیاست سیطره و حاکمیت تک حزبی تا مرحله، حتی صرف پذیرفتن وجود يك حزب در جامعه، آن هم حزب حاکم، و نفی کلیه نیروهای اجتماعی - سیاسی، توأم با قهر و خشونت ضد انقلابی، ارتقاء یافته است. درین میان، اپوزیسیون های رسواتر از حکام را از بطن حزب منفور خلق و دست پروردگان خون روس ها، به نام های بلند بالا به معرض نمایش روی صحنه کشیده اند. ولی تصفیه های خونین مخالفین، از هربرشی که باشند، وبه اصطلاح يك دست ساختن ملك و دولت گوشه تیغ را تا گلوی این نخاسان قلاده برگردن نیز رساند و

دکتاتوری فاشیستی را اکمال کرد. گفتنی است که در سرآغاز نمایش درامهٔ رسوای حکومت خلقی، فورمول "انکار نیروها" پیش گرفته شده بود. مگرچه می توان کرد که آقای سرسخت واقعیت، سطل آب سردی روی سر ابلهان مست و لایعقل و فرو رفته در نشهٔ ودکای قدرت روسی ریخت، و با انفجار جنبش خلق و فرود آمدن پتک گران انقلاب مردم، به اقرارنیروهای "چپ" و راست معترف شان ساخت. اینجا دیگر، تنوری جنون آمیز "سرکوب و نابودی" رهنمای سیاست شان شد. برای زدن حریفان، به روی هرکس دست انداختند و هیچ کس را در هیچ جا و هیچ گاه، امان زندگی ندادند و نمی دهند. هرآنکه عضو حزب کثیف "خلق و پرچم" نیست، ضد "انقلاب ثور" است. بزدلان غداره بند هفت تیربه کمر و مسلسل به دوش، در پناه تانک روس، آن را از مکتب و یا پوهنتون، ماموریت و یا منزل، و کشتزار و یا فابریک، می ربایند و به قصابخانه هائی در هرشهر، و سرانجام کشتارگاه دسته جمعی بی گناهان - زندان پلچرخ - برای ابد می سپارند. شمار اینچنین ربوده شدگان جور روسی، از ده ها هزار می گذرد و هرگز تا حال به احدی از آن ها "عطیه" دفاع از خود را "نبخشیده اند"، چه جای آن که طی مراحل حقوقی دیگر محاکمه را حتی بتوان به

تصور آورد. اکثر این اسیران ستمبارگان روس، زیر فشار و شکنجه های دژخیمان، با فریاد رسا و خشم‌آگین به دفاع شایسته مبارزان راست قامت و جاودان تاریخ، از مواضع خود و جنبش انقلابی و منافع برحق مردم خویش پرداخته و درین راه عاشقانه جان به محراب شهادت هدیه کرده اند؛ وجه غرور انگیز است شهامت و پایداری یاران، وجه تماشایی است هراس و واهمه دشمنان! استبداد و دیکتاتوری سوسیال فاشیستی روس را جرئت و توان آن نیست که گوشه ای از این مدافعات را به دست پخش ویا نشر بسپارد، و این کورترین و شقی ترین نوع استبداد است که روس ها اعمال می کنند. عوامل تحمیل این دیکتاتوری را سازمان های مخوف و وحشتناک جاسوسی وابسته به (KGB) مانند "خاد" و "کام" و ازین قبیل، درجوار ارتش صد وچند هزار نفری چکمه پوش روسی و تشکیلات ماورای گشتاپوئی پولیس مخفی روس و همپای آن جاسوسخانه ای به نام "حزب دموکراتیک خلق"، با گرداندگان کارکشته و مجرب روسی می سازند.

## در زمینه فرهنگی:-

استعمار فرهنگ زدای روسی با گشایش نهاد های به اصطلاح فرهنگی - کلتوری، شکوفه های ناشگفته و تازه فکری نونهالان تازه پای مان را با پنگ ناسور و ناجورمغیلان حشو و زواید و امانده از اسلاف تزاری شان پیوند می زنند. فحشا، فساد، میخوارگی، اعتیاد و قمار و هزاران فساد دیگر را تمدن و پیشرفت قالب می کنند و نوجوانان و جوانان افغان را با این مسئله های ناجور به تارهای عنکبوتی پیچانده و تارمقی دارند و وسیله اغراض شوم سیاسی خویش می سازند و بعد کالبد نیمه رمق و یا بی رمق شان را زیر چکمه های پولادین له می کنند.

پرده دیگر این تراژدی، رنگ متمدن تر دارد؛ بدینگونه که سیلی و خیلی از نوباوگان فقیر و تشنه کام علم و دانش را در پوشش بورس تحصیلی به دانشکده های از خود بیگانگی، به مراکز فحشا و فساد و جاسوس سازی و میهن فروشی روسیه - این کانون زشتی ها - گسیل می دارند، تا زیر فشار شستشوی مغزی از خود بیگانه شوند و با تزریق زهر انسان زدایانه

شان، ارازل و اوباشی بسازند که به دشمن برده ای بی صدا و بره ای بی آزار، و به مردم خویش دژخیمی ستمکار و گرگی وحشی بار آید. آنچه اجمالش را گفته آمدیم مراحل تدارکاتی و زمینه ساز سیاست استعمارگرانه سوسیال امپریالیستی روس در افغانستان است و اجراءات بیشتر آن را در سطور بعد تر خواهیم نگاشت.

و اما که این فشارسیاسی، اقتصادی و فرهنگی استعماری و استبدادی، مقاومت بی همتای استقلال طلبانه و آزادیخواهانه سیاسی را در ملت ما بیدار کرده است که تکامل جهشی و چشمگیری را در آن می توان نشانه گرفت:

### تاثیر این سیاست ها بر جنبش ما:-

قبل از کودتای 7 ثور 1357ش تقریباً خوابی سخت گران و چندین ساله دامنگیر ملت ما بود. نیروهای سیاسی اش فرومانده در دهلیز و دالان های تاریک تاریخ، و جامعه پای گیر آبستنی دیرپا و دوراز زادنی پرآوا. تک جوانه های روئیده نیز مصاب به بیماری های درونی افتراق آور و کرختی زا. فقدان برنامه روشن سیاسی، ایدئولوژیک، تشکیلاتی و... مشخصه

این پیچ سیاست نیروهای پیشرو جامعه افغانستان بود. تک فریادهای گویا را هم هیاهوی درهم و برهم راه می گرفت؛ که ناگاه عفریت خون آشام کودتای ثور چنگال خونینش را بر دروازه کوبید و تفت متعفن نفس استعمار فضای میهن را آکنده ساخت. همه غافلگیر شده بودند، تکانی سخت خوردند و چشم گشودند که پیش روی ملت ما پرتگاهی هولناک به چشم می خورد و همه درمرز نابودی قرار گرفته اند، لحظه ای مسامحه جبران ندارد. همه شتابگیر شدند و بازار سیاست رونقی بی نظیر یافت. گروه های مختلف اجتماعی، پیشآهنگ سیاسی خویش را با زیر ساخت سیاسی - نظامی، بر مبنای سرشت و کنش خود، برخاسته از خاستگاه و متکی بر پایگاه های اجتماعی شان به وجود آوردند. برنامه ها و برنامه گونه های سیاسی از هر نوع پیشکش شد. تشکیلات و سیاست های همگون و ناهمگون در بازار گرم سیاست میهن جلوه گری کرد. اگر دیروز سیاست پیشگان، قشرهای کوچکی از جامعه بودند، امروز دیگر سیاست متاع همگانی است و پیکره افغانستان کلاً یک ارگانیکسیسم سیاسی - نظامی، و ملت ما ملتی سیاس و مسلح است و حادثه ساز سیاست جهان؛ بلندکردن پایش در ارکان سیاست گیتی لرزه بر پا می کند. داخل کشور

که صد البته، نهادهای معتبر سیاسی جهان در مجموع و در هر کشور، قامت سیاسی افراشته ملت ما را در دفتر سیاست دهر، عنوان فرد انتخاب زندگی سیاسی خویش ساخته اند و یافته اند. در چنین وضعی بود که دست ناپاک امپریالیسم و ارتجاع زیر نام همسوئی با مقاومت به درون جنبش ما رسید و سازمان های ساخته شده در خارج را با مزدوران گوش به فرمان بومی و غیر بومی خود، با سیلی از اسلحه و دلار به نام تنظیم های جهادی بر جنبش ما تحمیل کردند. این تنظیم ها که فقط برای تخریب و ترور ساخته شده بودند، به غارت و چپاول مردم آغاز کردند و در بین مردم استخوان شکنی به وجود آوردند. اگر این غارتگران بر جنبش مردم تحمیل نمی شدند و راه را به گمراهی نمی کشیدند، در روشنی حضور نیروهای انقلابی درین مرحله، به جرئت می شد این ادعای را ارا نه کرد: رشد سیاسی ملت ما در بحبوحه ورود به آن پله از تکامل شعور سیاسی است که چهره استعمار را در هر رنگ و جامه ای که بخرامد، بشناسد و نپذیرد. که در تشخیص این و آن نیرو، فلان برنامه و بهمان مشی، تاحدی به محك تشخیص (شناخت بر مبنای عمل و نظر) دست یافته که بتواند سره و پیاپه کند، که دیگر دنبال این چهره تحمیلی و پهلوان پنبه پفانه ای ویا آن

جمع صادرشده جدا از مردم، زیر هر عبا و قبائی که اختفا کنند، نه تنها نرود، بلکه پرده های خلوت زاهدانی را که در پس آن "آن کار دیگر می کنند" نیز بدرد. نقاب های زهد فروشان ریا کار را بر دارد، که دیگر با چوب دست چوبداران غیر به بیراهه تاریکی و جهل کورمال کورمال حرکت نکند، بلکه با گرفتن بازوی فرزندان روشن ضمیر آگاه و نترس خویش در روشنی خط مشی انقلابی به سوی افق تابناک آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی گام بردارد. که دیگر دلایلان معصیت و نخاسان قلاده گردن را اجازه ندهد او را متاع بازار پرده فروشان سازند. و گستاخانه در سطح ملی و بین المللی به سرنوشتش، به حق حاکمیت ملی اش، به تعیین نظام اجتماعی و به پرپها ترین میراثش، یعنی به خون بیش از يك ملیون شهید پاکباخته اش، اتاق تجارت دایر کنند و با کرشمه بازی به عفریتی دگر نرد عشق به بازند. بلکه ملت، خود حاکم بر سرنوشت و وارث و حافظ خون شهیدان خود می شود. دیگر ملت ما توان آن را دارد که نگذارد پالهنگی دیگر بر پایش نهند و دام های گسترده ای به نام راه حل سیاسی - بدون دخالت و اراده ملت - را با عزم و اراده زنجیر گسلس بگسلد. این تکامل و این روند تکامل سیاسی

است که ملت ما طی پنج سال جنگ بدان قرار گرفته است، که در شرایط آرام چند ده سال برای رسیدن بدان نیاز داشت.

و اما آنچنان که در چند سطر بالا ذکرش رفت، با دریغ و درد که در پشت پرده سناریوی دغلبازانه و وحشتناک دیگری شکل می گیرد. امپریالیسم امریکا و متحدین غربیش به یاری ارتجاع عرب و پادوی پاکستان ازیکسو، و ارتجاع مذهبی ایران ازسوی دیگر در پی استفاده جونی ازین بازار گرم سیاسی - نظامی، دلالان سود جوی بی فرهنگی را وارد کارزار می کنند که جز به اراده و سود ارباب اجنبی و لقمه چربی برای خود، به چیز دیگری نیاندیشند. تنظیم های جهادی را به "امارت" شقی ترین و سخیف ترین مرد نمایان روزگار، یکی پس از دیگری در پشاور و قم سیمارق وار می رویانند؛ آن ها را تا دندان مسلح می کنند، آموزش می دهند و کارآموزان سیاسی - نظامی CIA , ISI و سازمان های جاسوسی عربی و سپاه پاسداران ایران را به جلوکشی شان می گمارند.

**این باندهای وحشتناک ضد ملی و ضد مردمی که از توپره پر از دلار و تومان اجانب مغرض، تغذیه می شوند، جنبش ما را از مسیر تکاملی طبیعی اش، که یک جنبش آزادیبخش توده ای**

است، به کژ راه کشیده و انگ ارتجاعی - مذهبی می زند. ازینجا، و به دست این هاست که خون ملیون ها هم میهن آرزومند آزادی ما که فقط برای نجات میهن و مردمش ریختانده شده، باده ساغر اجنبی دیگر می شود و امیران پشاور نشین و قم نشین نیز مجلس آرای این بزم شوم، وحشتناک و ویرانگر ملت ما می شوند. که تاثیرات جبران ناپذیری در همه زمینه ها از خود به جای می گذارد. (این شناخت و تحلیل و پیش بینی نویسنده آن قدر دقیق بود که متأسفانه چنین شد، و عوامل فوق، تاثیرات جبران ناپذیری در همه زمینه ها به جای گذاشتند - ویراستار)

### در زمینه اقتصادی:-

کار پرتلاش و نقشه مند اقتصادی که بتواند جنبش را به خود کفائی برساند، یکی از اهم وظایف نیروهای آزادیبخش در جنگ ضد تجاوزی است. نیروهای انقلابی چنین کاری را آغاز کرده اند. از آنجا که روستا تمرکزگاه مبارزان جنبش و، هم بنابر خصلت اقتصادی - اجتماعی جامعه، دهقانان نیروی اصلی آن را می سازند، لذا کار روی زمین يك امر حیاتی است. روس ها و عمال شان می کوشند با ویران کردن منابع کار در روستاها

دهقانان را محتاج خود ساخته و از آن ها به عنوان گوشت دم توپ در صفوف جنگی شان بهره بگیرند، و هکذا با کشاندن دهقانان به سوی شهرها مناطق را تخلیه کرده و رزمندگان را از پشتوانه توده ای شان محروم بسازند و به ازای آن صفوف ارتش خود را اکمال کنند. نیروهای انقلابی با درك این سیاست دشمن، در مناطقی که زیست داشتند می کوشیدند زمینه کشت وکار را به مردم مساعد بسازند. با ایجاد بند های آبی کوچک، پاکسازی جوی ها به کمک مردم و رساندن آب به زمین، و هم چنان همراهی با مردم در تمام پروسه کاشت و برداشت و در عین حال تأمین امنیت به وسیله تفنگ شان، به چنین وظیفه ای عمل می کردند. ازین طریق هم مردم را با خود داشتند و هم خود را تأمین می کردند.

ولی تنظیم های جهادی وابسته، برعکس، لقمه بخورنمیر دهقانان را نیز از کف شان می ربودند و کسی را که روی زمین کار می کرد و محصولش را به شهر به فروش می برد، به نام جاسوس دولت، ضد جهادی، و حتی کمونیست، زیر ضرب و شتم قرار می دادند و عده ای را به همین جرم کشتند. به ازای آن سیاست مزد بگیري از جهاد که منبع اصلی آن پول بیگانگان

بود، رایج می شود. و یا زورگویی و غارت دیگران، که عواقب وخیم و خطرناکی در پی دارد، و یا ترک منطقه و وطن می کنند و منبع تأمین اقتصادی جنبش از بین می رود؛ و این ضربت بسیار بزرگی است که در آینده زیان های بزرگی به جنبش وارد خواهد کرد و وابستگی به اجانب را تشدید و توجیه پذیرمی سازد. آنچنان که از فحوای کارهویدا است، هیچ گونه پلان و پروژه ای اقتصادی - داخلی، برای تأمین مالی این جنگ بزرگ، در برنامه کار تنظیم های جهادی گنجانیده نشده و آنچنان که وابسته زاده شده اند در وابستگی زندگی خواهند کرد. **در آن صورت، هرگاه جنبش در سیطره چنین سیاستی بیافتد، نتیجه آن افتادن کشور از يك چمبره وابستگی، به چمبره ای دیگر است. و فقط چهره استعمارگران عوض خواهد شد، که هرگز چنین مباد!** (این تحلیل و پیشگویی دقیق نویسنده هم صد درصد متحقق شد - ویراستار)

### در زمینه سیاسی: -

ما از تاثیر جنگ در رشد سیاسی ملت مان در سطور قبلی نگاشتیم و گفتیم که چنین رشدی در شرایط آرام طی چند ده سال هم مقدور نبود. حال سوگمندان می گوئیم که جهانخواران

در کمین نشسته، با سوء استفاده از کمیود امکانات نظامی - مالی ما در جنگ، و بد ترازآن با بهره گیری از عقب ماندگی فرهنگی ملت ما و دست زدن به احساسات مذهبی اش، گروه های عقبگرایی را با پسوند اسلامی برجنبش تحمیل کردند که واپس گراترین سیاست ها را برآن اعمال می کنند. دهقانان را، که ارتش اصلی جنبش مسلحانه هستند، به جرم گرفتن پنج جریب زمین تحمیلی خلقی - پرچمی ها، اعدام می کنند و مانع کار عده زیادی در روستاها می شوند، تا توسط این خیل بیکار و مجبور، صفوف گروه های مسلح خود را پر کنند. همچنین تبلیغات دامنه داری برای مهاجرت و رفتن به کشورهای همجواری را در دستور کار خود قرار دادند و مردم مظلوم ما را وادار می کنند تا دست به مهاجرت زده و در کمپ های پاکستان، زیرخیمه با گرمای تا پنجاه درجه سانتیگراد و نبود امکانات درست زندگی، چشم به کمک اجانب بدوزند و به وابستگی عادت کنند؛ و یا در ایران سرگردان پشت خانه و کار، اهانت و تحقیر شوند. هدف عمده دیگر تبلیغ مهاجرت اینست که سردمداران نیروهای عقبگرای مزدور، از میان این همه جمعیت ملیونی آواره و مهاجر در ایران و پاکستان، به سر بازگیری اجباری می پردازند تا با بزرگ نمایی دسته خود، از اربابان

اجنبی لقمه چرب تری بدست آورند. تبلیغات سیاسی شان به حدی عقبمانده وگمراه است که درصورت عملی شدن، جنبش را از محتوای آزادیخواهانه اش تهی خواهد کرد. از دادن آگاهی سیاسی، طرح يك دورنما برای آینده و چگونگی زیست مردم، ارائه يك سیستم حکومتداری پیشرفته تر از آنچه به تخریبش کمر بسته ایم و... خبری نیست و در ازای همه این ها به تکرار و تأکید نظام اسلامی بسنده می شود، که هرگز نحوه تطبیق و اجرای آن را نیز روشن نمی کنند. هر "امیر" پشاور نشین، و هر "ولی فقیه" قم نشین، اسلام همان چیزی را می داند که منافع خودش در آن تأمین شود. ما عواقب چنین وضعی را نهایت خطرناک و خونین پیشگویی می کنیم که امید است مردم ما با بیداری سیاسی جلو آن را گرفته بتوانند. (این وضع خطرناک و خونین نیز اتفاق افتاد و تنظیم های پاکستانی - ایرانی درکشورما دریای خون به راه انداختند و ده ها هزار انسان بی گناه را درجنگ های داخلی شان کشتند - ویراستار)

### در زمینه فرهنگی - اجتماعی :-

ما در هرجائی که جای پای یافتیم، مقدمات کارهای فرهنگی و اجتماعی را بنیان گذاشتیم و برای روشن ساختن اذهان

درموارد مختلف اعلامیه پخش می کردیم؛ ولی معترفیم که در حد پهنای جنبش، این کارهای ما قطره ای بیش نیست. با این حال می توان از تدویرمکاتب ابتدائی، کورس های سواد آموزی، حفرچاه های آب آشامیدنی، ساختن حمام های کوچک محلی، ایجاد کلینیک های کوچک صحتی، تدویر مراسم بزرگداشت شهدا و تدویر مراسم تقبیح روزهای سیاه، مثل هفتم ثور- روز کودتای خلقی - پرچمی ها -، ششم جدی روزتجاوز شوروی به کشورما، با ارائه سخنرانی های روشنگرانه و طرح مسایل ومشکلات با مردم وغیره نام برد. مهمتر این که ما، درهرمحل آزادشده، شوراهای محلی ایجاد می کردیم که توسط مطلوب ترین ومعقول ترین و پذیرفته ترین آدم های محل با ترکیب يك دهقان، يك آدم با نفوذ توده ای، يك روحانی غیر وابسته به تنظیم ها، يك روشنفکر آگاه و مبتکر و يك چريك شناخته شده ساخته می شد. این شورا در واقع رهبری امورمنطقه را درهمه ابعادش به عهده داشت و با يك شیوه دموکراتیک عمل می کرد. هدف ما ازاین کارنطفه گذاری يك نظام دموکراتیک بود که باید ازهم اکنون مردم مشق آن را می کردند. انصافاً که این شیوه خیلی کارآ و مورد پذیرش واقع شده بود. **ولی نیروهای تنظیمی جهادی، که جز ویرانی وغارت چیزی نمی دانند ونمی**

توانند بکنند، به همه این مسایل مخالفت می کنند و ویرانگری  
مشخصه شان است. مکاتب را آتش می زنند و فرزندان میهن  
را از کودکی به مدارس دینی قرون وسطائی پاکستان و ایران  
می فرستند تا در آنجا زیر نام آموزش علوم دینی، مغزشان را  
از تعصبات متحجر آکنده بسازند و آن ها را در ضدیت با پیشرفت  
و دانش و هرگونه تحول و تکامل به پیش، به کار بگیرند. عواقب  
چنین امری بیشک در آینده کشور و مردم ما خطرناک و کشنده  
است. عقبگرایان بی فرهنگ، تحصیلکردگان را تکفیر و قتل می  
کنند. دزدی، زورگویی، آدمکشی، تجاوز جنسی و اعتیاد به مواد  
مخدر به عملکرد و عادت روزمره مجاهد نماها بدل شده و این  
رذایل را در جامعه تعمیم می دهند. (و متأسفانه امروز، جامعه  
ما را آئینه تمام نمای این رذایل ساختند - ویراستار)

بزرگترین ضربت فرهنگی - اجتماعی که ملت ما درین جنگ  
خورده است، اینست که سم وابستگی به اجانب از دوجانب به  
آن زرق می شود. خلقی - پرچمی ها و تنظیم های جهادی در  
تطبیق این هدف شوم استعماری (وابسته سازی) به مسابقه  
وحشتناکی دست زده اند. يك جناح مرجع تمدن، ناجی  
عقبماندگی و آورنده زندگی مرفه و بی مشکلات، روس ها را

معرفی می کند و مردم ما را به تسلیم و سجود در برابر آن فرا می خواند. و جانب دیگر، همه هستی ما را در گرو امریکا و متحدینش و اسلام پناهی آن ها قرار می دهد و به تقلید از نظام های تاریخزده، به قول خودشان اسلامی، پاکستان و ایران فرا می خواند. در جناح تنظیم های جهادی، معیار شخصیت بودن "امیران" غلظت وابستگی شان به اجانب و گرفتن جیره بیشتر است. و این بزرگترین ننگی است که بر مردم غیور، آزاده و بیگانه ناپذیر ما چسبانده و وصله می شود.

ما در درس های مکتب، از کودکی به فرزندان خود می آموختیم که آزاد زیستن، اگر با فقر هم باشد، بهتر است از دربند زیستن و به اصطلاح در رفاه و ثروت بودن ولی زنجیر وابستگی به گردن داشتن. و به مصداق آن مثال می زدیم زخم ها و قلاده گردن سگ فربهی را که برای سیر کردن شکمش روز را به زنجیر صاحب بسته بود و شب از آن پاسبانی می کرد. ولی گرگ لاغر حاضر نشد آزادی اش را به ازای شکم سیر کردن از دست بدهد و زنجیر و قلاده بردگی را بپذیرد. با این مثال برای کودکان خود الفاء و تاکید می کردیم که:

زندگی آخر سر آید بندگی در کار نیست

بندگی گر شرط باشد زندگی در کار نیست

با حقارت گر ببارد بر سرت باران در

آسمان را گو برو بارندگی در کار نیست

شعر از لاهوتی

ولی با هزاران درد و افسوس که عده ای جاه طلب و عقده ای  
براین گوهرسفته (آزاد منشی) که در نهاد مردم ماست و با  
خون شان عجین شده، لجن می پراکنند و می خواهند سر بلند  
و گردن افراشته ملت سرافراز ما را به آستان این ویا آن اجنبی  
خم بسازند و چهره جنبش خونین آزادیخواهانه خلق ما رامکدر  
بنمایانند. و این گناهی است بس عظیم و نابخشودنی و اثرات  
و نتایجش نیز غیرقابل جبران. چه ازهم اکنون ما شاهدیم که  
"امیرا" تنظیم های جهادی برای مقرب ساختن بیشترشان به  
اجانب وکسب جیره بیشتر، با حيله و نیرنگ های خطرناک و تباہ  
کننده، به جذب نیروی بیشتر می پردازند و درین راستا به

تفرقه های قومی، مذهبی، لسانی و منطوقی دامن می زنند و وحدت رزمنده خلق ما را دربرابر تجاوز، به تجزیه می کشند، که دست شان کوتاه باد! تاکید ما بر آنست که فقط ملتی آزاد، یکپارچه و واحد، با رهبری سالم می تواند پاسخ چنین جنگ بزرگی را بدهد و آن را تا سرمنزل پیروزی حمل کند، بدون این که به آستان دیگری سرفرود آورد.

### نیرنگ های دشمن: -

روس ها - جنایت پیشگان دغل باز روس، اثرات مثبت یکپارچگی مردم را فهمیده اند و این جاست که سیاست استعماری شان اشکال پیچیده تر و مخربتر بر می گزینند تا چوب لای چرخ تکامل بیاندازند و آن را باز دارند، که شاید دمی بیاسایند. به لجنزاری دیگر که خیلی متعفن است، و استعمار کهنه کار انگلیس از آن طرفی نه بست پناه می برند؛ به سیاست پوسیده و گند آلود "تفرقه بیانداز و حکومت کن" درمیغلطند، و تمام نهاد های استعماری پرداخته شان را، که ذکری از آن کردیم، در خدمت این سیاست شوم غیرانسانی قرار می دهند. افغان نا آگاه، و یا ریاستجو و یا سست عنصر، را به معاش می بندند و سپر تیر افغان رزمنده استقلال طلب و آزادیخواه

می سازند و خود از پشت به هردو آتش می گشایند. این همان پلان افغانی کردن جنگ است که به دست روس ها، با تشکیل گروپ های دفاع و ملیش از افغان ها به مقابل افغانها، پیاده می شود؛ و سیاستی است عاریتی و تقلید از همپالگان و اسلافشان. علیرغم همه نا آدمی های روس، فشار روزافزون و دم افزون پیکارگران مجاهد افغان، بر بیچارگی و زبونی متجاوزین می افزاید و متجاوزین ناچار به منظور اغوای مردم و فرود آوردن جنبش از فرازا، مهره ها را عوض می کنند.

### تعویض مهره ها و تجاوز عریان :-

روس ها، "نوابغ" بیخردی و فرماندهان نا دلیر ماشینی "انقلاب ثور" را به عجله و به دست خود خفه می کنند و یا گلو می برند تا سیل خشم خلق را با نذر قربانی های حرام گوشت جلو بگیرند، ای وای که مقدر نیست!! سرانجام به سیاست رسوا و منفور تجاوز عریان نظامی - فاشیستی، به نیروی بیش از صد هزار نفر و ده ها هزار تانک و هواپیما غرق ذلت می شوند. مگر موج خروشنده خلق را قدرت مهار کردن نمی یابند، عقاب سرکش است و کوهستانی و رزمش فرساینده است و پارتیزانی. روس ها چال دیگری می روند، به

تصورشان گویا می توانند با این چال رمزمقابله با جنبش را بیابند (!؟) آری! پنداری بر آن ها غلبه می کند. به نیروهای فاتح دیروز قتل سرکش "سیرا ماسترا" (کوبای اسیر امروز) و بی همتایان جنگ پارتیزانی و گشایشگران حماسه ساز دیروز "دین بین فو" (ویتنام امروز - این تفاله ناخلف دیروز) پناه می برند و پکت وهم انگیز "ورشو" را با مارشال های مجرب و جا بندش به کمک می طلبند. مگر، بنا برناموس تکامل، رزمگران دلیر و پیروزمند دیروز "سیرا ماسترا" و "دین بین فو" که حقانیت دیروزشان اساس پیروزی شان بود، امروز که در افغانستان درجنگی ناحق و سرکوبگرانه شرکت کرده اند، به لاشخواران بی عرضه و کفتاران آدمخواری بدل شده بودند که واهمه خون بی گناهان افغان، چون غل و زنجیر برگردن شان حلقه شده بود و بارگردن سبزچشمان بزدل روسی می گشتند. آخرحقانیت شجاعت می آفریند و ناحق بودن جسارت را هم می زداید. ولذا این ها نیز راز شکستن این طلسم - افغانستان - را برای روس ها به دست نیاوردند. درینجا دیگر ارواح خبیث پطرکبیرها، تزاران وهمپالگی های شان - شیاطین پیر استعمار- به قالب تزاران نوین حلول کرد و راه استفاده از- و دامن زدن به - تضادهای قومی، لسانی، مذهبی،

منطقوی، نژادی و... که میراث فرهنگ کهن و تاریخ زده استعماری است، پیش پای مدعیان پیشتازترین فرهنگ بشری (ولی پشت کرده به هر نوع فرهنگ) قرار دادند، که با تاسف ازین بُعد، با پا درمیانی مشتی سست عنصر ویا بیخرد و ریاست جو، واغوی عده ای نا آگاه، اندک سودی حاصل دشمن ما گشت و نفسی در جاهانی تازه کرد. گسترش این سیاست برای روس ها دستور روز قرار گرفت و چاشنی انتشار آن را درگام نخست، تبلیغ زهرآگین و ریاکارانه علیه نیروهای پیشتاز و مردمی انتخاب کردند.

### دین پناهی روس ها و همسوئی شان با مرتجعین :-

حال دیگر، روس ها و مزدوران بی مقدار شان، همصدا با متعصبین مرتجع تنظیم های جهادی، اسلام پناه شدند و روشنفکران مومن و صادق جنبش انقلابی را به چوب و چماق تکفیر می کوبند و، زیر این پرده استتار، علی الفور به ساختن سمارق وار نیروها و گروه های مخفی پرداختند و آن ها را با لباس مدافعین اسلام و مخالفین دولت در درون جنبش مقاومت گسیل نمودند. کمبود کادر آگاه سیاسی (هزارها کادر آگاه سیاسی به دست روس ها و جلادان سیه کیش خلقی - پرچمی،

به جرم داشتن آگاهی به شهادت رسیدند) در جنبش مقاومت و نبود خط روشن حرکی سیاسی در همچو زمینه ها، و ناپایداری های تشکیلاتی نیروهای مقاومت، به این سیاست روس پهنای وسیعتر داد و "کی جی بی" به همیاری خاد و کام...، با طیف پردامنه تری به تسلیح عوامل خود فرخته پرداختند و آحاد جنبش را به جان هم انداختند و خود نیز از زمین و آسمان بر آن تاختند. درین توطنه تباه کن، پیش درآمد هدف، ضربه زدن و نابودی کامل نیروهای انقلابی آگاه بود که ضرباتی سخت از جناح های رنگارنگ ضد انقلاب رهانیبخش ملی متحمل شدند. روس ها در تحقق این سیاست، برخی آدمک های منشوری را (عمدتاً لومپن ها را) که سیلاب جنبش خود بخودی جلو انداخته بود، و تنظیم های جهادی از آن ها پهلوان پنبه های پقانه ای ساخته بود ند؛ با پرداخت پول گزاف و اسلحه فراوان، زیر سیطره کشیدند، و با استفاده از آن ها بخش های عقب مانده جنبش را نیز تحت نام ها و پهنانه های مندرآوردی، برپیشتازان آگاه ضد تجاوز روسی می شورانند. چه، نیک می دانند که نیروی آگاه به منزله چراغ جنبش است و با قرارگرفتنش فراراه حرکت انقلاب، دیگر این حرکت قادر می شود راه را از چاه تمیز دهد و آنگاه است که عزرائیل گونه به

سراغ دشمن خواهد شتافت. محصول خونبار این سیاست روس، فرودی خونین است که به برادرکشی های درون جنبش مقاومت انجامیده است؛ و این خود ناتوانی هائی را به بار می آورد که روس ها با ارسال سلاح، وحتى پرسونل از کانال های مرئی و نامرئی به تقویت هردوجانب درگیر می پردازند. ونطفه های تسلیم طلبی را درآحاد جنبش می کارند که سخت خطرناک است وتباه کن، و کلیه نیروهای مقاومت باید با این خطر به مقابله جدی برخیزند و ریشه کن اش سازند. رسیدن به این هدف عالی، در ریشه کن کردن جنگ داخلی وکار پرتلاش سیاسی برای زدودن نطفه های این تومورخبیثه نهفته است.

تأثیر دردناک دیگرش چنین است که مردم از جنگ و برادرکشی نیروهای مقاومت خسته می شوند، وچنین جنگی را که به سود دشمن است، تحمل نمی کنند؛ لذا به ترك منطقه اقدام می کنند. این اقدام، گسیل سیل عظیم آواره را به کشورهای همجوار همراه دارد که شکار تنظیم های جهادی می شوند. ازسوی دیگر، فشار جمعیت های ملیونی آواره برمردم کشورهای همجوار، که انواع عقب ماندگی گریبانگیرخودشان است، نارضائیتی آن ها را به بار می آورد و روس ها را امید وار

بدان می سازد که ما را از پشتوانه قوی پشتیبانی مردم همسایگان مسلمان و برادرما در جمهوری اسلامی ایران و پاکستان محروم سازند. درین زمینه، روس ها، در داخل پاکستان نیروهای وابسته خویش و در ایران توده ای های بد نام و بی مقدار و همپالگان شان را، به جان مهاجرین بی پناه افغان می اندازند و هر فسادی را به آن ها منسوب می کنند تا جنبش و ملت مان را نزد مثل برادرمان حقیر بسازد و پیوند انقلاب خلق ها را بگسلد. هکذا با پیاده کردن این سیاست (جنگ داخلی) روس ها مناطق را از مردم تخلیه می کنند تا رزمندگان به مشکلات خوار و بار، مسکن و کسب اطلاعات مواجه شده و در پاسیویته قرارگیرند و مردم نیز از آن ها دلسرد شده و برمند. آنگاه است که مجاهد راستین را که با مردم نسبت ماهی در آب را دارد، از آغوش گرم و مطمئن مردم بیرون کشیده و نابودش می سازد، که هرگز چنین مباد!

## اعتراض و شورش در داخل شوروی :-

ناگفته نگذیریم که روس ها برای بدست آوردن همین يك شگرد سیاسی هم، به هر دست و پائی گاز زده اند، که زهر نیش شان علاوه بر این که صدها قلاده برگردن خلقی - پرچمی را به خاک هلاکت نشانده است. در داخل شوروی نیز فریاد های خشمگین اعتراض ملیت های مختلف را، که فرزندان شان قربانی سفیهانه امیال غارتگرانه خونخواران کرملین نشین گردیده اند، برانگیخته است. هکذا خرس های قطبی صدر نشین حزب و دولت شوروی را به جان هم انداخته و یکی دیگری را از کرسی ها و بالاخره از خوان یغما عقب می زنند، تا آنجا که چنگ و دندان شان گاه بدنه کثیف شان را پاره کرده و به مرگ کاسیگین ها و برژنف ها کشیده شده است. وهم اکنون ارواح خبیثه جلادان تاریخ در دوزخ بدکاره گان، به انتظار قدرت مداران کرملین صف بسته و دقیقه شماری دارند.

## نتیجه گیری:

حال از جمع‌بندی این بحث، یعنی از گواهی تاریخ و از شهادت شاهدان عینی وقایع، بدین نتیجه می‌رسیم که:

ملت قهرمان ما در دفاع از میهن، نوامیس ملی، شرافت و کرامت انسانی، و در پاسداری از آزادی خود، تاریخی کهن (بیشتر از سه هزار سال) دارد و درین راه از ظرفیت قربانی دهی بی‌نظیری برخوردار است.

ویژگی آزادمنشی و سلطه‌ناپذیری بمثابة يك خصیصه ذاتی در ملت قهرمان افغانستان عجین شده است که همیشه از آن با وحدت ملی و جنگ‌توده‌ای کلیه اقوام و ملیت‌ها در برابر هرگونه تجاوز، از هر جهتی و زیر نام هر شعاری - چه تمدن، چه دین و چه سوسیالیسم - دفاع نموده است. از درس‌هایی که از این تاریخ غرورانگیز باید گرفت چند نکته مثبت و منفی را بر می‌گزینیم تا با تکامل سجایا و رفع کمبودها، راه آینده را بهتر بدانیم و بگشاییم:

1 - پیشینه تاریخی ما ثابت می کند که ملت افغانستان ذاتاً آزادی خواه و سلطه ناپذیر است و می توان مطمئن بود که "هرگز به زیر بار ستم تن نمی دهد". این ویژگی، جانمایه و امید بزرگ به مبارزان راه آزادی است که همیشه می توانند به عنوان يك فاکتور مثبت، استوار بر آن تکیه کنند و خارجشی است به همه کسانی که هوای تسلط پرکشور ما را دارند.

2 - تاریخ گواه صادق و انکارناپذیر است بر این که در دفاع از آزادی و استقلال میهن، کلیه اقوام و ملیت های کشور - صرف نظر از هرگونه تعصبات قومی، لسانی، مذهبی و عقیدتی - چون تنی واحد به میدان شتافتند و از همه هستی شان مایه گذاشتند. طی هزاران سال نبردهای مشترک، ایثارگری ها و موج خون مشترک کلیه اقوام و ملیت های کشور ما بوده که دشمنان متجاوز رنگارنگ را در خود فروبرده و ما را به حیث يك ملت زنده نگهداشته است. با آن که در هرتجاوزی دشمنان و عمال بومی شان کوشیده اند بین مردم تفرقه بیاندازند و به نام های پشتون، تاجیک، ازبک، شمالی وال، جنوبی وال، مسلمان و غیرمسلمان، یاشیعه و سنی از هم جدا یشان سازند و آن ها را درهم بکوبند؛ ولی این تاکتیک های شیطانی، علی رغم زیان

های اندوه بارش، در نهایت خنثی شده و ملت ما همیشه چون  
نتی واحد در برابر تجاوز ایستاده و از آزادی و هویتش به  
حیث ملت افغان دفاع نموده است. این ویژگی - وحدت ملی -  
که باخون قوام یافته، نیز امید بزرگ رستگاری و رستگاران  
است که باید آن را از دستبرد دغلكاران در امان داشت و از آن  
چون خدنگ کارآئی بر چشم بد آن هائی که چشم تفرقه، تجاوز  
و تسلط بر ما دوخته اند، بهره گرفت.

3 - یکی از ویژگی های دیگر مردم افغانستان اینست که در  
برابر تجاوز، امر دفاع از آزادی میهن و ننگ و ناموس ملی را  
به مشتی حاکم و یا نظامی واگذار نشده و همیشه موج توده  
های مردم - اعم از مرد و زن - خود وارد این کارزار مقدس  
شده اند و دشمن متجاوز را در دریای جنگ توده ای شان غرق  
ساخته اند. برای سرکوب متجاوزین، هر مرد و زن افغان گرد  
دلیر میدان نبرد بوده است و غیرت افغانی اش سد راه دشمن.

**گر ندانی غیرت افغانی ام**

**چون به میدان آمدی میدانم ام**

شعراز مستغنی

این ویژگی - بسیج توده ها در برابر متجاوز و توسل به جنگ توده ای - سنت تاریخی ارزنده ایست که همیشه در دفاع از وطن و آزادی مؤثر بوده و همچنان درین راستا با ارزش و مؤثر خواهد ماند. آزادیخواهان مبارز باید این فاکتور مثبت را در محاسبات شان بگنجانند.

4- ویژگی دیگر بافت اجتماعی ما در این است که جامعه ما در شرایط حساس، به شخصیت هایش بی حد وقع می گذارد و نقش برجسته آن ها را کلید حل معمايش می داند. با تثبیت شخصیت ها در عرصه معینی، آن شخصیت را محور قرار می دهد و با کشش توانمند به آن جذب می شود، آن را گرامی می دارد و از آن پیروی می کند. این ویژگی، خوبی ها و زشتی هائی با خود به همراه دارد که تاریخ مواردی از هردو را به خاطر دارد. مثلاً در آن پارینه ها، که ذکرش رفت، آنگاه که مورد هجوم اجنبی قرار گرفته ایم، همین که قهرمان ملی نی پای به میدان نهاده است، موج توده های انقلابی او را در آغوش گرفته و به رهبری اش چون بهمنی بر فرق دشمن متجاوز فرود آمده اند و سرزمین مقدس شان را از لوث اجنبی تجاوزگر پاکیزه ساخته اند.

ولی مضرات این ویژگی در این است که در مقاطعی، خان و ملاک فاسدی و یا شاه و شهزاده ستمگری، و یا ملا و امیر تزویرگری، به ناحق جامعه قهرمان به تن کرده و دستاورد سال ها رنج و خون مردم را به معامله گذاشته و خود بر اریکه قدرت لمیده است.

با این حال کمبود ها و نا توانی هائی نیز ثبت تاریخ ماست که از آن زیان های فراوان دیده ایم و باید برای زدودنش جدی کار کنیم:

به طور مثال:

1 - ملت قهرمان ما در کلیه کارزارهای سرنوشت ساز، پس از پیروزی های بزرگ و هنگام گرد آوری دست آوردهایش به نکته گری که رهبری است، توجه جدی و عمیق نکرده است. لذا اغلباً مشتی عناصر فریبکار، با اغوای مردم زیر پوشش های مذهبی و یا سنت های عقب مانده، با غصب رهبری شان، جنبش پیروزمند ما را به شکست کشانیده و مردم ما بعد از دادن قربانی های فراوان، باز هم دچار سرنوشتی بدتر از پیش گشته اند. چنان که پیروزی نبرد های عظیم پیروزمندش را

علیه انگلیس، امیر دوست محمد خان، امیر عبدالرحمن خان و نادر خان به پای منافع پست و حقیرشخصی و خانوادگیشان ریخته اند و قهرمانان عرصهٔ پیکار آزادیخواهانه را یکی پی دیگری نابود ساختند و خود به آستان دشمن شکست خورده و یا اجنبی مغرض دیگری سرفرود آوردند و سال ها بر مردم قهرمان ما ظلم و ستم روا داشتند. وهم اکنون نیز دستاورد بزرگ نبرد قرن را که با دادن قربانی بیش از يك مليون انسان و ویرانی خاک پاك مان در تقابل شوروی تجاوزگر به دست آمده، مشتی اغواگر مزدور جهادی، زیر نام رهبران و امیران احزاب اسلامی می ربایند و خائنانه، بود و نبود ما را تاراج کرده و به باد فنا می دهند، و با وحشی گری های شان ملت قهرمان مان را، که باید تاج افتخار تاریخ اخیر قرن بیستم باشد، به ملتی آواره، گرسنه، در بدر، دست نگر و هلاک تبدیل ساخته اند که تاریخ ملت ما هرگز این جفاکاران را نخواهد بخشید.

**2 - ضعف دیگر جنبش های رهائی بخش مان، نبود يك برنامهٔ مدون مترقی و بدیل است، که باید پس از پیروزی ها، برای تحکیم پیروزی ها و آبادانی مملکت و رفاه و آسایش مردم به**

کار گرفته و پیاده شود. جنبش های ما، اکثراً به طرد تجاوز  
اکتفا کرده اند، و این رسالت را قهرمانانه به انجام رسانده اند؛  
ولی آینده را در نظر نداشته اند. از همین روست که شعارهای  
فریبگرانه امیران خیانت پیشه تا هم اکنون نیز آن ها را فریفته  
است و به امید آب به سراب رفته اند.

3- جنبش های آزادیخواهانه کشورمان همیشه از نبود  
يك سازماندهی سرتاسری کارآ رنج برده و به جنبش یله  
جار بدل گشته است، که فقط آحاد خود سر بر مبنای احساسات  
ضد تجاوزی بر دشمن تاخته اند، و گاهی هم برخی با نبود  
سازماندهی ضربات سختی خورده اند و بعضاً هم به دام اغوای  
دشمن افتاده اند.

4 - یکی از بدترین تاثیرات جنگ کنونی این است که در نتیجه  
عدم توازن قوا، کمبود امکانات و نبود يك سازماندهی درست  
وسالم در جنبش مقاومت مردم، زمینه های دست درازی قدرت  
های آزمند جهانی و منطقوی به پیکر پاك این جنبش مساعد  
ساخته شد. این نیروهای آزمند جهانی و منطقوی توانستند به  
عناصر بی ایمان بومی دست بیابند و با سازماندهی و مسلح  
ساختن این مزدوران تلاش می ورزند، جنبش خلق ما را به

سود منافع پست غارتگرانه شان جهت دهند. هم اکنون وابستگی به اجانب، که دقیقاً نقطه مقابل سلطه ناپذیری تاریخی ملت ما و خیانت به این ویژگی ستوده نیاکان ماست، توسط گماشتگان خیانت پیشه اجانب در درون جنبش مقاومت رخنه می کند. اگر این تومور خبیثه در درون مقاومت ریشه بگیرد، ملت ما، با رهیدن از يك دام به دام دیگری خواهد افتاد و این خطری است مهلك و جانکاه که باید جداً متوجه آن بود. و... (و ای کاش به این تحلیل ها و هشدارها توجه می شد تا به چنین روزگار بدی مواجه نمی شدیم - ویراستار)

با جمع بندی و درنظرداشت این کمبودها و آن امتیازات، که از تجارب سخت و توانفرسا و تلخ و درد آور به دست آمده، باید بتوانیم چگونگی راه رسیدن به آزادی را علامه گذاری کنیم. به نظر نویسنده، ما باید به سه فکتور اساسی و مثبت، که به طورذاتی و سنتی درملت ما وجوددارد، یعنی سلطه ناپذیری، وحدت ملی دربرابرتجاوز و بسیج توده ای، که به گواهی تاریخ و چشم دید خود مان در سال های اخیر، فکتورهای اصلی شکست متجاوزین نیز بوده است، تکیه کرده و آن ها را تکامل دهیم. و دررفع و زدودن کمبودها، برای ایجاد رهبری سالم می بایست

در برابر اغواگری های مستی هوچی جاه طلب مزدور به ایستیم و نگذاریم با تقدس نمائی ها وشعارهای فریبگرانه و سوء استفاده از عقب ماندگی های جامعه، علی رغم آزمون تلخی که اسلاف ستمگر این مزدوران بجا گذاشته اند، باردیگر برگرده مردم سوارشوند. چه، تا برین سنگواره های تحمیل شده برخورد، خط بطلان نکشیم و آزموده گان بد نام را افشا و تجرید نکنیم، مشکل رهبری و بالاثر مشکل جنبش لاینحل باقی مانده و رنج مردم فزون ترخواهد شد.

ما باید با تدوین معیارهای کارآ و عملی برای رهبری، فرصت دهیم شخصیت ها و نیروهای شایسته به میدان آیند و براساس اصل شایسته سالاری، هرکس و هرگروه جایگاه و مقام شایسته اش را احراز کند. درین صورت خواهیم توانست از عمق مردم ظرفیت های کارآ، توانمند، دلسوز، متعهد به مردم و میهن و مطمئن رهبری را بیابیم وعمده ترین مشکل جنبش را حل بسازیم.

برای غلبه بر ضعف دیگرجنبش که نبود يك برنامه مدون، مترقی وهمه جانبه است، به نظر من می توان ازهم اکنون با يك فراخوان از اهل نظر - نه به اصطلاح خبرگان و یا اهل حل

و عقد نام نهاد - بلکه از کارشناسان و متخصصین امور مختلف دعوت به عمل آورد که در ساحات مختلف به کار و تحقیق بپردازند و نظریات و پیشنهادات حاصله از پژوهش شان را توسط نشرات عمومی جنبش و یا مستقلانه به نشر بسپارند تا بعد از جر و بحث و نتیجه گیری، بهترین فرآورده افکار گردآوری شود و توسط يك کمیسیون خبره، طرح پیشنهادی برنامه تدوین گردد. این برنامه باید به سود اکثریت مردم رنج دیده افغانستان و تضمین کننده آزادی، امنیت، دموکراسی، ترقی، رفاه و آبادانی کشور باشد.

کلیه این امور، هرگاه توسط يك ارگان سازمان یافته سرتاسری رزمنده و کارآ به کار گرفته نشود، نمی تواند موثر واقع شود. تاریخ بشر تا هم اکنون به یاد ندارد که جنبش های یله جار صرفاً نظامی، غیرمتشکل، نامنظم و نا آگاه به نتیجه مطلوب رسیده باشند. دشمن همیشه با فریب و نیرنگ چنین جنبش های را به انحراف کشانیده است، و یا این که متجاوز دیگری از کمین آن را بلعیده است. گریز از تشکل، درد مردم را طولانی تر، افتراق را گسترده تر، قربانی را فرونتر و عمر دشمن را پایاتر می سازد. یکی از داروهای مفید و موثر جنبش،

تشکل و سازماندهی درست آنست تا بتواند همه پنتسیل های سالم و مفید را جهت دهد و محصله این نیروها درجهت آزادی و رفاه همگانی سمت و سو یابد. البته فوراً باید متذکر شد که هدف ما ازتشکل، مثال ومانند های حزب مزدورخلق و پرچم و یا احزاب مزدور، عقبگرا، آدمکش و ویرانگرجهادی نیستند. هدف تشکلی است مردمی، آزادیخواه، رزمنده و منسجم، مترقی و کارآ و سازمانده، با رهبری سالم و برنامه سازنده متکی به نفع اکثریت مردم افغانستان، که بتواند درد و رنج مردم زجر دیده را التیام بخشیده و کشور را به ساحل آزادی و رفاه سوق دهد...

با ترکیب این فکتورها، یعنی سلطه ناپذیری، وحدت ملی، بسیج و جنگ توده ای، که در ذات و سنت های ملت ما وجود دارد، و ایجاد رهبری سالم، برنامه مدون و تشکل منسجم، با عملکرد سالم است که می توان کشور را از سیطره هرگونه استعمارنجات داده، گوهر آزادی را به دست آورد و به آینده دور از درد و رنج و وابستگی و توأم با آزادگی، رفاه و آسایش امیدوار بود. و به امید تحقق آن روز!

قسمتی از این اثر در شماره اول دور دوم “ندای آزادی”، سال  
1362 ش نشر شده است.

یک سند تاریخی

یک تحلیل سیاسی- نظامی عمیق و خواندنی، و جالب و ماندنی-  
تقدیم به آنانی که می خواهند جنبش ما را بشناسند و  
بشناسانند.

## فرودها و فرازها

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل

کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها

راه انقلاب هرگز هموار و سهل گذار نبوده و رهنوردی در آن  
بی رنج و مانعه نیست. جنبش مقاومت ملی ما که نخستین  
منزل رهایی انسان افغانی را در پیش دارد و ورودگاه انقلاب  
ظفرنمون رهایی بخشی است که می رود تا برتارک ننگین  
استعمار و ستم مهر نابودی بزند؛ و در تکاملش زمینه هرگونه  
نابرابری و تبعیض غیرانسانی اعم از ملی، نژادی، مذهبی...  
و طبقاتی را از جامعه بربود، طبیعتاً مسیری پرخم و پیچ، با  
فرودها و فرازها و راهی دشوارگذر را می پیماید. ما نیز در  
زمره رهنوردان این سفریم که باید از گردابها و هایلها

بگذریم و بر فراز امواج سهمگین ره نوردیم تا به مقصود  
رسیم. طی یک سال و اندی در مسیر حرکت مان عواملی پیش  
آمد که نتوانستیم "ندای" مان را به همراهان برسانیم، از این  
جهت از چشم به راهان پوشش می طلبیم و ساحل نشینان  
"خرده گیر" را به رند شیرازی محول می کنیم. و اما در این  
شماره می کوشیم پلی بزنیم تا از این خالیگاه عبور کنیم تا شود  
همپای کاروان به راه افتیم. سطوری که می خوانید سر آن دارد  
تا نگرشی کوتاه بر مسیر زیگزاکی حرکت جنبش بکند تا به  
فراز و فرودش پی بریم، ناگفته پیداست که یک نوشته کوتاه  
از عهده کاری بدین بزرگی بر نمی آید، ولی ما در این جا این  
راه را علامه گذاری می کنیم و شرح هر علامه را به مقالات  
دیگر می سپاریم.

## در ساحة نظامی:

جنبش مقاومت ما از عصیان ها و خیزش های همگانی به  
جنگ های نامنظم پارتیزانی و از آن به مرحله کنونی گذار کرده  
است که در هر یک دستاورد ها و کاستی هائی دارد، هم اکنون  
عمدتاً در یک حالت "تدافعی" بسر می برد و بیشتر شیوه های

جنگ "جبهه ای" و نسبتاً "جنگ های منظم" عملی می شود. اکثراً نیروهای مقاومت از گروه های چریکی متحرک خورد و کوچک، به دسته ها و جبهات چند نفری و چند هزار نفری ساکن در مناطق پایگاهی و پناهگاه ها مستقر شده اند و جنگ های چریکی "حمله و گریز" جایش را به رویارویی های نسبتاً منظم تدافعی و "لشکرکشی" ها داده است. نمونه های عملی این استقرار و تدافع را می توان چنین مشخص ساخت:

**پنچشیر:** در این جا گروه های چریکی متحرک، متمرکز شده و تشکیل پایگاه نمودند، در این پایگاه که از نظر جغرافیای فیزیکی، یا ریلیف اراضی، موقعیت مناسب دارد، گردانندگان آن بنا بر فهم و اهداف خود به منظور تدارک سایر شرایط پایگاهی به اقداماتی از قبیل تکاتف نیرو، حفر و اعمار سنگرها و پناهگاه ها، جمع آوری مواد لوژستیکی و مهمات و... دست زدند که هر یک از این اقدامات در جایش مزایا و نقایصی را همراه داشته است. مثلاً اگر حفر سنگرها و پناهگاه امر نیکی در دفاع و محافظت مجاهدین و اهالی است، ولی تکاتف بدون تحرک نیرو در محل واحد، به حالت دفاعی زیان هائی را با خود همراه دارد. از تحرک بیشتر عملیات چریکی که قبلاً در

راه بندان ها، کمین ها، حمله به پوسته ها و مراکز دولتی، حمله به کاروان ها و... تحقق می یافت و دستاورد هائی هم داشت، کاسته است. علاوهً تکاثف نیرو، در حالت دفاع و بدون تحرک، منجر به بروز اختلافات ذات البینی می شود و هم پرابلم تامینات را به بار می آورد. مهمتر از همه داشتن کثرت نفوس و نبود ظرفیت، خود اندیشه تسلط بر دیگران را تقویت می کند و هوای فرماندهی بر مناطق دیگر را در سر می پروراند که طبیعتاً مخالفت دیگران را باخود به همراه دارد. ما نمونه های آن را در دست اندازی فرماندهی پنجشیر به اندراب، پروان، کوهدامن و پغمان شاهد بودیم که آستن حوادث ناگوار و جنگ های داخلی شده بود، که هنوز هم این سیاست ادامه دارد. از جانب دیگر در شرایط موجود مقاومت، که پراکندگی در آن بیداد می کند، ستاد واحد و فرماندهی موجود نیست، مردم از کثرت رهبری ها بیزاراند، سیاست تبلیغاتی و جذب متحدین اصلاً وجود ندارد، پشت جبهه متزلزل است، برنامه های محاروبی منظم کوتاه مدت و دراز مدت تحرکی وجود ندارد و...

ایجاد پایگاه به عنوان مرکز اعمال قدرت گروپیک، نمی تواند از پشتوانه بقای استوار برخوردار باشد و هم از جانبی دشمن با استفاده از اختلافات گروه های مقاومت، راه های کمک

رسانی را مسدود و چنین پایگاه ها را به تجرید کشانده و مورد ضربت شدید قرار می دهد و این ضربت ها آن قدرها عمیق است که گاهی - گردانندگان پایگاه را تا لجنزار سقوط "آتش بس" با دشمن، که در این شرایط نوعی تسلیم است، فرو می برد و خون پاک صدها و هزاران مجاهد سربکف به هدر می رود؛ و این تسلیم طلبی عمیق ترین گودال یا برجسته ترین فرودی است که در جنبش مقاومت نشانه گذاری می شود، با قید این که شهامت و مردانگی و پنداران پنجشیری ما از درخشش خاص برخوردار بوده و مورد تحسین خلق عام است.

بی درنگ متذکر می شویم که برخورد ما بدین گونه پایگاه سازی و عملکرد در آن، به معنی نفی پایگاه انقلابی نیست، ما ایجاد پایگاه های انقلابی را از نیازهای ستراتژیک جنبش مقاومت می دانیم، ولی پایگاه انقلابی مرکز اعمال قدرت گروپیک و زیر سیطره کشیدن سایر نیروهای مجاهد نیست؛ و از جانی ایجاد پایگاه انقلابی به مساعدت زمینه های سیاسی، نظامی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و... نیازمند است.

پایگاه، آن پشت جبهه فعال جنگ مقاومت است که در آن نیروی مجاهد عقبگاه مطمئن خود را می سازد، مراکز تربیتی دارد،

نیروهایش را در آن جا تجدید قوا می کند، مرکز تدارکات است، مرکز تأمین ارتباطات با مردم است و شاه رگ های ارتباط تغذیه با مردم که منبع اصلی تغذیه مقاومت اند، دارد و... از پایگاه پیوسته نیروهای برای ضربت زدن بر دشمن، با ابتکار عمل، در حرکت اند و دشمن را لحظه ئی آرام نمی گذارند و فرصتی نمی دهند که دشمن به پایگاه راه یابد، چه رسد به حمله همیشگی به پایگاه. در چنین پایگاهی است که هرگاه دشمن بخواهد به آن حمله کند، از ده ها موانع هماهنگ مقاومت باید عبور کند و تلفات عظیم و مصارف گزافی را متحمل شود. پایگاه تمام نیروهای هایل بین خود و دشمن را باید کوردینه کند تا عندالزوم هریک به نوبه خود مانعة چشمگیری در برابر حرکت دشمن شوند و پایگاه احضارات کامل بگیرد؛ نه این که نیروهای مستقر در مسیر حرکت دشمن به جانب پایگاه، انتظار دفع "بلا پایگاهی" را از سر خود به وسیله دشمن داشته باشند و یا، با بی تفاوتی نظاره کنند و دشمن بتواند مثلاً از کابل بی درد سر خود را به پنجشیر برساند و خون پاک صدها قهرمان پنجشیری را در دره های مردخیز آن دیار بریزد. نتیجه این سیاست "تدافعی" نیروهای مقاومت

عمدتاً به زیان جنبش مقاومت بوده و فرودی از جنبش است که تداوم آن زیانبار خواهد بود.

محل دیگری را در نظر بگیریم، جبهه شرافت کوه ولایت فراه، با نیروهای چریکی متحرک، دستاوردهای خوبی داشت و هرآنگاه که ابتکار عمل را در دست گرفت، دشمن را ضربه زد؛ ولی از چندی بدین سو که تکاثف نفوس در آن صورت گرفت و از تحرک کاسته شد، فرماندهان آن در پی فرماندهی بر سایرین شدند، در حالی که ظرفیت رهبری نیروهای خود را نداشتند، و لذا با مخالفت دیگران مواجه شده و تجرید شدند. با این حال دشمن نیز با استفاده از فرصت بر آن حملات چندی را انجام داد و جبهه ضربات کشنده را در حال دفاع منفعل از دشمن متحمل شد و علاوه بر عملی ها و شکست و ریخت ها منجر به ایجاد تضادهای ذات البینی در آن شد و با کمال تأسف مدتی است از قهرمانی هایش خبری نیست که باید با استفاده از تجارب گذشته سازماندهی متناسب شود.

جبهه پر آوازه نیمروز نیز تا آنگاه که ابتکار تعرض بر دشمن داشت، "همیشه پیروز" بود و چندین ولسوالی را قهرمانانه آزاد ساخت، ولی لشکرکشی ها و گرفتن ژست

حکومت داری و افتادن در حالت دفاعی از تحرک کاست و ابتکار عمل آن نیز کاسته شد و هکذا عوامل دیگر. نتیجه این که قسمتی از مناطق را از دست داد و تلفاتی را هم متحمل شد. در این اواخر دست به ابتکار عمل زده و ضرباتی بر دشمن وارد آورده است که تکامل آن را به سود مقاومت باید دانست. در جاهای دیگر مانند پغمان، کوه صافی، کشنده، کهدامن، پکتیا و... نیز می توان مثال هائی از این قبیل آورد که وقتی خیال تکاتف نیرو و حاکمیت گروپیک به سر زده و جغد شوم انحصار طلبی در محل لانه گرفته و سیاست "حفظ جان" پیش آمده است، ابتکار عمل ضربه زدن به دشمن سلب می شود، خصومت های ذات البینی گل می کند، نیروها از هم دیگر تجرید می شوند، دشمن در آن نفوذ می کند و ضربات مرگباری را بر پیکر جنبش وارد می آورد که هرچه زود تر باید بر آن غلبه کرد.

دستاورد و فراز این مرحله را درآگاهی مردم و مجاهدین از سیاست های متنوع می توان دانست، در هرکجا که الگوی کار خوبی به چشم خورده، مردم از آن قدر می کنند. نفرت مردم از انحصار طلبی، برادرکشی، تأمین سیطره ناروای این و آن،

درک نسبی سیاست های فرصت طلبانه پهلوان پنبه های تخیلی و درک ضرورت وحدت و رهبری سالم و تمایل به گزار از این وضع، چشم اندازهای مثبتی است که آینده را روشن ترسیم می کند.

علاوتاً در قسمت هائی از جنبش، که هنوز سیاست تکائف نیرو و "حفظ جان" یعنی تاکتیک "تدافعی محض" شکل نگرفته، حملات قهرمانانه بر دشمن صورت گرفته و دستاوردهای چشمگیری دارد که نمونه هایش را ما در جنگ های پارتیزانی "حمله و گریز" در خوست، با ضربت زدن به پوسته های دولتی و ناپودی آن ها، در هرات با ضربت زدن به پوسته ها و گزمه ها، در کوهدامن به حمله به پوسته ها و کاروان ها، در شیندند در حمله به میدان هوائی و... دیده ایم.

## و اما دشمن:

روس ها افغانستان را پولیگون آزمایش سلاح های جدید و میدان عملیات نیروهای مختلف ارتش "سرخ" و متحدین آن ساخته اند. از آن جایی که نیروهای مجاهد در موضع دفاعی افتاده اند، روس ها برای درهم شکستن مدافعه و نفوذ در عمق آن ها از عملیات اپراتیوی منظم که در آن عمدتاً از نیروی

هوایی، نیروی زرهی و موتوریزه و توپچی به همراهی کوماندو و قطعات پیاده شرکت داشته، استفاده برده اند، و کوشیده اند با وارد آوردن تلفات زیاد و تحت فشار قراردادن، بر نیروهای مجاهد غلبه کنند. تاکتیک درهم کوبیدن بازوهای تدافعی از طریق بمباردمان شدید و حملات هلیکوپترهای توپدار و همچنان اجرای آتش متمرکز احضارات توپچی را به کار می برند تا نیروهای مدافعه شق شود و نفوذ در عمق صورت گیرد، در عین حال برای نفوذ در عمق، از "دیسانت های تاکتیکی" استفاده می برند و نیروی کوماندوی پیاده را با استفاده از پرواز پائین هلیکوپترها در پشت جبهه تدافعی و یا در قلب آن پیاده می کنند و هدف این عملیات نابودی کامل نیروی مجاهد است.

نمونه هائی از این جنگ ها را در پنجشیر، خوست، پکتیا، به ویژه در این اواخر در "ژور" (محلّی در جنوب افغانستان)، می توان دید. در این گونه جنگ ها تلفات هردو جانب زیاد است که مطمئنا روس ها نمی توانند آن را به مدت مدیدی دنبال کنند، با قبول این که تلفات مقاومت نیز کمر شکن است - نمونه تازه این تاکتیک، جنگ "ژور" است، که ابتدا روس ها مواضع مجاهدین را با آتش سنگین توپخانه از تپه های مجاور "ژور"،

از فاصله ده کیلومتری زیرآتش سنگین احضارات توپچی قراردادند، و همپای آن بمباردمان های پیاپی مواضع مجاهدین را توسط تعداد زیادی بمب افکن ها و هلیکوپترها انجام دادند، که مقصد شان همان زیر فشار قراردادن و تلفات وارد کردن به مجاهد در تشدید تعرض نیروهای خود بوده است، تا نیروهای مجاهد را تضعیف کند و مصروف بسازد؛ در همین اثناء به دیسانت تاکتیکی نیز متوسل شده و قطعاتی را در عمق نیروهای مجاهد، بین پایگاه های شان توسط هلیکوپتر پیاده کرده و همپای آن نیروهای پیاده و زرهپوش خود را گسیل داشتند تا ضربت نابود کننده وارد کنند و عملیات "محاصره و سرکوب" انجام دهند.

آتش توپخانه، به ویژه بمباردمان ها، تلفاتی را بر مجاهدین وارد آورد، ولی از آن جا که مواضع مجاهدین کوهستانی است، آن چنان که روس ها می خواستند نتیجه نداد. و اما در رابطه با دیسانت تاکتیکی روس ها که در وسط دو نیروی مجاهد انجام شده بود، مجاهدین، منطقه دیسانت را از دو جانب زیر حمله قراردادند و قطعات دیسانت به طور کامل از بین برده شد، عده زیادی از آن کشته شدند و عده هم اسیر گردیدند. روس ها علیرغم این که یکی از مواضع مجاهدین را در تصرف

آورده و تخریب نمودند، ولی تلفات شان آن قدر زیاد است که از نظر علم نظام می توان نتیجه این عمل تعرضی را که به قصد "محاصره و سرکوب" و امحای نیروهای مجاهد انجام شده بود، یک شکست نظامی روس ها به حساب آورد. ما تحلیل مفصل تری از این گونه جنگ ها در آینده خواهیم داشت تا همچو تجاربی را جمع بندی کرده بتوانیم و به طور مشخص در باره جنگ "ژور" در همین شماره مقاله جداگانه داریم.

هدف دیگری که روس ها از عملیات نظامی در این مدت به پیش برده اند، هدف "استتار سرحد" است. روس ها پیوسته کوشیده اند که مناطق سرحدی را زیر فشار بمباردمان ها و آتش ثقیله بگیرند، بعد بر آن یورش برند و به اصطلاح سرحد را مستور سازند. ولی با آن که حملات شان تا ماورای مرزها هم کشیده شده است، تا کنون کمتر نتیجه دلخواه گرفته اند.

تاکتیک عمده دیگر روس ها تاسیس جزو تام های کمین است که در مسیر حرکت مجاهدین به کار گرفته اند و هدف شان ضربه زدن و امحای کامل نیروی مجاهد در حال حرکت است. که احضارات محاربوی ندارد، راه طولانی پیموده و خسته است و... سرانجام کاملاً ضربت پذیراست. نمونه های این تاکتیک

را عمدتاً در مسیر راه رفت و آمد مجاهدین از مرزها، می توان دید، مثلاً لوگر، سروبی، نیمروز و... که روس ها با تأسیس کمین ها و افراز مفرزه های دورانی توانسته اند تلفات سختی بر مجاهدین وارد آورند. خوشبختانه این تاکتیک دیرپا نبود و خیلی زود گروپ های کمین دشمن توسط مردم و چریک ها کشف و نابود گردیده و یا کمین دشمن در کمین چریک ها به اسارت در آمد.

از آن چه طی این سال گذشته نتیجه می شود این است که روس ها از نظر نظامی به تاکتیک تعرضی دست زده اند و پلان امحای کامل و یا علی الاقل امحای نیروهای اساسی مجاهد را در سر داشتند. در تحقق این پلان، امکانات نظامی زیادی را اختصاص داده بودند، از پیشرفته ترین سلاح ها استفاده کردند و به عملیات وحشت آفرین، که در تاریخ کمتر نظیرش دیده شده توسل جستند، به ملیاردها افغانی سرمایه گذاری کردند، و با آدم ربائی ها اكمال پرسونل کردند، از قوای ذخیره در ماورای آمو استفاده بردند و... .

جای شک نیست که تلفات و خسارات سنگینی را، به خصوص از بمباردمان وحشیانه، بر ملت مجاهد ما تحمیل کردند، ولی

هرگز از پلان های شان نتیجه پیش بینی شده به دست نیاوردند. عملیاتی نیست که تلی از اجساد گنبدیده شان در آن بجای نمانده باشد، به صدها وسایل جنگی موتوریزه تلفات داده اند و... و هرگز به بازوی نظامی خود نتوانسته اند در محلی مستقر شوند، حتی درجنگ های ضربتی، مانند ولایت جنوب غربی، نیز قطعات موتوریزه شان به خاک یکسان شد و چنان ضرب شستی از نیروهای قهرمان مجاهد آن دیار دیده اند که غرض داخل کردن دوباره شان در جنگ، عناصر کثیفی مانند بریالی(برادربرک کارمل) و کشتنمد(صدراعظم وقت) به تشویق شان رفتند.

نگرش واقعبینانه بر جنبش مقاومت، ما را به این نتیجه رهنمون می شود که علیرغم ظرفیت شگفت انگیز قربانی پذیری، استقامت و شجاعت بی حد و حصر مردم ما، سر پراهان مسلط بر گروه های مقاومت قادر نشدند در زمنیه نظامی ستاد نظامی هدایتگر، برنامه ها و نقشه های جنگی پلانیزه شده، متود و یا شیوه سیستماتیک و علمی بکار برد همه ظرفیت ها علیه دشمن متجاوز و عمالش و... را تنظیم کنند و قرار معلوم تا هنوز در فکر چنین کاری هم نیستند و نمی توانند هم باشند.

لذا با کمال تأسف هنوز مقاومت قهرمانانه مردم ما فاقد یک سیستم علمی جنگ های آزادیبخش است.

### در زمینه فرهنگی:

در جبهات و پشت جبهات و در مناطق تحت نفوذ دشمن، حتی طرحی هم موجود نیست. ما شاهد هدر رفتن استعداد های شگرفی در درون جبهات هستیم، جوانان ما فقط با تفنگ زندگی می کنند و جنگ به مفهوم زد و خورد با دشمن را می شناسند. در محدود جاهانی کورس های سواد آموزی، آموزش های نظامی، کمک های اولیه طبی و احتمالاً مجالس سخنرانی و تجلیل از شهدا به چشم می خورد که فقط در این جاها رزمندگان ما به اهداف شوم استعمارگرانه دشمن و اهداف آزادیخواهانه مقاومت آشنائی حاصل می کنند. **عده ای به غلط ایجاد یک هستری مذهبی را به نام کار فرهنگی جا می زنند و نتایج اسفبار آن را هم در تعصبات مذهبی و فتوایهای مندرآوردی به شکل مذهبی، که منجر به خون ریزی های بیجا می شود، خود شاهد اند.**

## در ساحة تبلیغات:

در بین مردم، نیروهای مقاومت هنوز قادر نشدند یک سیستم تبلیغاتی منظم برای تبلیغ اهداف آزادیخواهانه مقاومت و زدودن سم پاشیده از جانب دشمن به چهره بی آرایش آن، ترتیب دهند. بیان اهداف گروپیک عقبگرا، غیر روشن و تنگ نظرانه و دامن زدن به تفرقه، کار عده ئی پروپاگندچی است که چهره مقاومت را مکرر ساخته است.

## در زمینه تشکیل و انتظام:

جامعه ما در کل به یک مرض مزمن تشکل ناپذیری مواجه است و مدعیان رهبری از هر قماش که باشند، توفیق نیافته اند حتی در حدود عده محدودی همراهان سابقه دار خود نظم و انتظام شایسته ای را ایجاد کنند، چه رسد به ایجاد نظم و تشکیل پسندیده "سرتاسری". دسته ها و گروپ های راست و "چپ" بنیادگرا و معتدل و... در پیله محدود و قشری خود تنیده و حتی از پیشآهنگی طبقه مربوطه نیز سخنی به میان آورده نمی توانند. تشکلات میکانیکی شان نیز به جای

**استحکام و گسترش، روزتا روز به احاد اولیه تجزیه گردیده است.**

گردانندگان تنظیم های پشاورنشین، چنان افراط و تفریطی از خود نشان داده اند که نزدیکان شان هم از این نوسانات سرگیچه اند، گاهی کاسه و کوزه را برهم زده اند و حتی در محافل فاتحه خوانی کفر والحاد همدیگر را فاش و برملا ساخته اند و از بی کفایتی ها، وابستگی ها و فسادهای شان داد سخن داده اند و همان ها زمانی دیگر به عنوان برادران تنی، دست همدیگر را فشرده اند. ولی آن چه در این میان وضاحت دارد این است که محصله منافع گروپیک و اهداف معینه متحدین بین المللی شان و جذب امکانات مالی، دو عنصر نیرومندی بوده که در خصومت های شان می توانسته وساطت کند و آن ها را به تانید شکلی یکدیگر وادارد. ما طی این مدت یک سال واندی نظاره گرچند نوع ائتلاف احزاب پشاوروی بوده ایم که برجسته ترین و آخرینش ائتلاف جالب شاخه از بنیادگرایان و معتدلین است که آوازشان را از "فصر سفید" (واشنگتن) شنیدیم.

در تاریخ مقاومت این نخستین باری است که همچو ملاقاتی در سطح رهبران تنظیم ها و بلندپایه ترین مقام امریکا صورت می

گیرد. هم اکنون دیگر جنبش مقاومت به آن پایه از تکامل خود رسیده است که در آن نمی شود هنوز هم به قول معروف "شف شف" گفت و لذا جبر ناموس تکامل ایشان را واداشت که تا با آواز بلند "شفتالو" بگویند و با "ریگان"(رئیس جمهور امریکا) مذاکرات رسمی علنی بکنند. در این رابطه می شود تحلیل و تفسیرهای مختلف داشت، یکی این که دیگر نیروهای وابسته قادر نیستند به اشاره چوب رهنما از پشت پرده، بازیگر خوب صحنه شوند و لذا دایرکتران باید نقش فعال را خود مستقیماً به عهده گیرند که کار از کار نگذرد.

تعبیر دیگر این که مقاومت به آن پایه از تکامل خود رسیده است که دیگر می تواند جبهه گیری را در برابر دشمن در سطح جهانی امتداد داده و تمام نیروهای ضد روس را در هر سطحی که باشند به مخالفت جدی با روس بکشاند و آن ها را از پاسیویته به مخالفت صریح و فعال بیاندازد و در عرصه بین المللی بر دشمن ضربه زند.... که از این پله هنوز دوریم.

در همه حال آن چه مشهود است این است که تشکل و تداوم تنظیم های پشاور نشین، ضمن اساساتی دیگر، بر پایه جذب و توزیع "متناسب" کمک های مادی - تخنیکی استوار بوده

است. بر همین پایه بود که چندین ائتلاف و "وحدت" به وجود آمد و بر همین پایه بود که چندین تجزیه اجزا و باز هم به اجزا صورت گرفت؛ هم اکنون نیز یکی از اهداف عمده این ائتلاف ها جذب کمک ها و توزیع "عادلانه" آن توسط گردانندگان این امور است. از جانبی هم نداشتن ظرفیت رهبری سالم جنبش در عرصه های گوناگون و تبارز بی کفایتی های آشکار و... که همه ناشی از سرشت و کنشت این نیروها است، جبراً آن ها را بر امکانات گرائی متکی می سازد و کلیه پرابلم های مقاومت را در نخایر پول و گدام های اسلحه می جویند، که پنداری است خام. اگر چنین بود، روس ها تا کنون ما را بلعیده و بخرهند را نیز سرکشیده بودند.

به اعتقاد ما کلید حل پرابلم ها تنها در امکانات مادی - تخریکی نیست، این می تواند ممد باشد، کلید حل را باید در سرشت رهبری مقاومت و طرح ها و برنامه های جامع الاطراف آن با تکیه گاه مردمی جست و هکذا ابزار تشکیلاتی - سیاسی که این برنامه ها را بتواند پیاده کند، که متاسفانه مقاومت ما هنوز از آن فاصله دارد.

کمپته های ایران نشین نیز بارها به نام های بلند بالائی از قبیل "جبهه آزادیبخش" و "وحدت اسلامی" و... آرایش یافته اند و خود را به "امام" چسبانده اند تا از این راه طرفی بر بندند.

ولی آن چنان که واقعیات نشان داد، ایشان نیز همان راهی را رفته اند که همگنان پشاور می پیمایند. روز تا روز در قم و مشهد سازمان می روید و فردایش سقط می شود، با این تفاوت که در این جا(درپشاور) پرده تزویر استقلالیت جلوه گری دارد و در آن جا(درایران) وابستگی به خط "امام" با هزاران سوگند عشوه می فروشد. اینان نیز علیرغم جانبازی های قهرمانانه مردم، از کلید حل مسایل فاصله زیاد دارند.

**مدعیان "چپ" عمدتاً در پیله تنی چند از روشنفکران محصور بوده و دیواری نفوذ ناپذیر بین خود و مردم کشیده اند، از برج عاج پندارها فرود نمی آیند و از خاکدان محفل بازی بچه گانه شان بلند نمی شوند. عده ای از اینان یک قرن از تاریخ عقب مانده اند و هم اکنون دنبال چرخ پیشرونده زمان غرولند دارند و بر آن نفرین نثار می کنند، بلند ترین خیزشان بعد از سال ها جدل روشنفکرانه زیر سقف و نثار لاطانات در برابرهم، رقم زدن "امالی" غلطی است که "جرثومه" آن در گام اول کوشیده**

است اوراقی از تاریخ درخشان مبارزات آزادیخواهانه مردم ما را به آتش کشد و دلیلش هم این است که چرا "ایشان" را قبل از تولدشان در رأس خود قرار نداده است(!!!)، و بعد هم دود آن را به چشم راهیان پاکباز انقلاب مردم پُف کرده اند.

مردم قهرمان و به خون خفته ما اگر هم با فرزندان ناخلفی مواجه اند که در تداوم این ناخلفی نفرین تاریخ را با خود خواهند داشت، ولی امید بر آن است که کلیه فرزندان خلف این سرزمین، با حرکت از منافع والای مردم و میهن خود و با درک موقعیت تاریخی - تکاملی جامعه، چون تنی واحد بر مبنای معیارهای پذیرفته شده علمی - انقلابی از سنگر انقلاب پر دشمن بتازند تا انسان این میهن از گزند هرگونه ستم ملی و طبقاتی در امان شود.

در اردوگاه دشمن نیز پراکندگی های چشمگیری تبارز نموده و کوشیده اند با آوردن تغییرات، حتی در سطوح بالا، آن را مراعات کنند. ده ها تغییر و تبدیل به اصطلاح کادرها نتوانست بر اختلافات عمیق درون "خلق" و "پرچم" پرده افکند تا این که به فروکشیدن بتی به نام ببرک کارمل، که "ممثل وحدت" حزب بوده است، دست زدند و مزدورتر از آن را بر کرسی به

اصطلاح رهبری حزب چسباندند، که مطمئناً این نیز مرهم زخم ناسورشان نیست و فقط انهدام کامل این باند، راه نجات از بحران است که در آن روس امپریالیستی نفع نخواهد داشت.

بحران تشکیلاتی از باند مزدور پا فراتر گذاشته و به دهاره ارباب غارتگر نیز رسید، دار و دسته مرتدان کرملین نیز به جان هم افتادند و گلوی یکدیگر را فشردند، و حتی تا بوروی سیاسی هم عزل و نصب های غیر منتظره ئی آوردند که شاید از حدت تضاد درونی بکاهد، ولی آن چنان سودی نبخشید.

### در مناسبات بین المللی:

در مناسبات بین المللی نیز تحولاتی دیده شده است، کنفرانس پرسروصدای ژینوا که وعده و وعید "حل کامل قضیه افغانستان" را می داد و عده ای دعاگوی نیز داشت، آن چنان که باید، به شکست مواجه شد و یک بار دیگر نشان داد که دشمن اشغالگر تا در میدان نبرد همه جانبه به زانو در نیاید، در میز مذاکره، به صلحی کمتر از اشغال کامل تن در نمی دهد. آن هم در صورتی که دو طرف حقیقی مسأله، یعنی روس متجاوز و مردم قهرمان افغانستان در آن حضور نیابند،

که بحثی در کار نیست. ( تحلیل این قضیه را به مقاله دیگر می دهیم).

هکذا جلسات و کنفرانس هائی بر له و علیه مقاومت ما در نقاطی از جهان دایر شد که می توان از به اصطلاح "کنفرانس بین المللی زنان" نام گرفت که فقط در آن اقمار روس شرکت کردند و نمایندگان بدنام رژیم دست نشانده ببرک را دعوت نمودند، محصولش جویدن دوباره تفاله های روس بود.

از جانب دیگر از کنفرانس گزارش ناروی در باره افغانستان می توان نام برد که در آن نیروهائی از گوشه و کنار جهان با افکار و اعتقادات گوناگون شرکت کرده بودند و نمایندگانی از مدافعان مقاومت افغانستان نیز دعوت شده بودند. این کنفرانس بر جنایات روس انگشت انتقاد گذاشت و همدردی مشترکان را با مردم قهرمان افغانستان، که مورد تجاوز قرار گرفته است، ابراز داشت.

مؤسسات دیگر بین المللی نیز طی یک سال و اند گذشته بار دیگر جنایات تجاوز روس را به افغانستان محکوم کردند. ملل متحد با اکثریت قاطع که فقط مخالفت چند جیره خوار روس را با خود داشت، علیه تجاوز سردمداران کرملین رای داد.

کنفرانس کشورهای اسلامی و کشورهای غیر منسلک نیز تجاوز روس را مذمت کرد، و اخراج آن را از افغانستان خواستار شد. و کوتاه سخن این که روس در عرصه بین المللی به حد قابل ملاحظه بی اعتبار گشته است که مناسبانه جنبش مقاومت به آن پایه از تکامل خود نرسیده تا از این جو مساعد بتواند استفاده کامل بکند و دشمن را درهم بکوبد و تجریدش کند.

روس ها در این اواخر به سیاست تخریب (سبوتاژ) در کشورهای همجوار دست زده اند و با تکیه بر بدنام سازی مهاجرین، با ترور، وحشت و انفجار بمب می خواهند مناسبات مقاومت و پشت جبهه آن را برهم بزنند؛ و از جانبی با تهدید دول همسایه، آن ها را از حمایت نسبی شان هم باز دارند. این سیاست تا حد زیادی در ایران و پاکستان کارگر افتاده و رژیم های حاکم بر این دو کشور به جای مبارزه با روس، به فشار بر مهاجرین دست زده اند. رژیم ایران که هنوز از این قضایا دوراست؛ توده ای های بدنام و عمال شان صدها هموطن ما را شکنجه و اذیت نموده اند و حتی با عبور از مرز، تحویل دشمن داده اند که این خود تقویت سیاست روس است. حکومت "جونجو" (صدر اعظم پاکستان) نیز در این اواخر عده ای از

هموطنان ما را به زندان ها انداخته و دست قداره بندان مزدوران روسی را در شکنجه و آزارشان باز گذاشته است.

به اصطلاح رهبران پشاورنشین و ایران نشین که سال ها، از قِبَل جهاد و مهاجر خورد و نوش فرعونى کرده اند، کوچک ترین اقدام موثر در زمینه انجام نداده اند. مؤسسات بین المللی حمایت از حقوق بشر و حمایت از مهاجرین نیز تا حال خاموش اند، که این خود نیز تائید فشار است.

### **نتیجه:**

مقاومت عمدتاً به تاکتیک " تدافعی " قرار گرفته و به جنگ های جبهه ای و بی تحرک کشیده شده است، گروپیک ساختن و یا قومی ساختن مناطق برای " حفظ جان " و خزیدن در پناهگاه ها برای تجمع و کثرت افراد، منجر به تصادمات درونی، پیدائی هوای تسلط بر دیگران و ساختن اهداف متمرکز برای دشمن، بدون در نظرداشت شرایط علمی و عملی حفظ پایگاه، شده و علاوتاً چون ضابطه و آئینی در ورود به آن وجود ندارد، زمینه ای برای نفوذ دشمن می شود. محصول این شیوه کار، پاسیفیسم و دوری از میدان نبرد است و یا این که زیر فشار شدید و کار نفوذی - تخریبی دشمن، آتش بس و تسلیم را رائج

ساختن. و تسلیم طلبی عمیق ترین و مخوف ترین گودالی است که دشمن می خواهد نیروهای مقاومت را در آن بکشانند و این مرگ مقاومت است. که هرگز چنین مباد!

دشمن نیز علیرغم این که عمدتاً در حالت "تعرضی" است و بر پایگاه و پناهگاه های مجاهد می تازد، ولی بنابر دلایل متعدد نتوانسته است نتایج دلخواه را به دست آورد و تلفات و خسارات سنگینی را هم متحمل شده است.

هم اکنون بر نیروی مقاومت است که تا با یک هماهنگی نیروها در هرگوشه و کنار، با شیوه های مقتضی جنگ چریکی بر دشمن بتازد و نگذارد تدارک حمله های گسترده را بگیرد. جنگ های جبهه ای هنوز به سود مقاومت نیست، مگر در شرایط کاملاً مساعد، چه دشمن از برتری نیرو، سلاح و متخصصان نظامی برخوردار است و در جنگ های جبهه ای منظم، احتمال پیروزی بیشتر دارد. با عملیات چریکی باید او را به ستوه آورد و در مناطق مساعد، به یک عمق بیشتر کشانید تا در آن جا برایش حلقه مرگ ساخت. کاری که همیشه در وطن ما به خاطر ساخت طبیعی اش نتایج خوب داشته و خواهد داشت.

جنگ منظم را در مراحل پیشرفته و با داشتن ارتش منظم انقلابی و جبهه متحد نیروهای ضد تجاوز، تحت رهبری یک ستاد منضبط و آهنین از پیشتازترین گروه ها و لایه های اجتماعی، می توان به پیش برد، که ما تا رسیدن به آن هنوز راهی در پیش داریم و رسیدن به آن در آستانه پیروزی است. داشتن سیاست روشن برای بسیج همه نیروها در ضربه زدن به دشمن و ستاد مجرب فرهنگی- تبلیغاتی نیز از ضروریات جنبش است که باید با آن طرحی ارائه داد و عملی کرد.

برخورد همه جانبه به قضایای بین المللی با حرکت از منافع والای میهنی در حال و آینده و نفی هرگونه وابستگی، جبهه بین المللی ما را ضد دشمن تقویت می کند و جو مساعد بین المللی را به سود مقاومت و به زیان روس به کار برده می تواند.

ما طرح ها و سیاست های مان را در حد ضرورت تا حال ارائه دادیم و از این به بعد نیز صادقانه و با تحلیلی روشنتر پیشکش خواهیم نمود و در راه تحقق آن نیز عمل خواهیم کرد. در این جا به همین اشارات بسنده می کنیم.

نشر اوليه در: شماره سيزدهم سال ششم (سرطان ۳۶۵ ش/)  
جولای ۱۹۸۶م) "ندای آزادی"  
ارگان نشراتی "سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)"